



مشروطه و شیخ فضل الله

مشروطیت از جمله رویدادهای بزرگ عصر ماست که، به لحاظ «تاثیر عمیق و ماندگار» آن بر سیاست و فرهنگ این مرز و بوم، نقطه عطفی در تاریخ کشورمان به شمار می آید و درست از همین روی، پیوسته حجم عظیمی از پژوهش‌ها و تحقیقات تاریخی را در داخل و خارج ایران به خود اختصاص داده است. گذشت زمان، نه تنها از اهمیت بحث در باره این واقعه مهم تاریخی نکاسته، بلکه بر آن به مراتب افزوده است. به گونه‌ای که امروزه، بسیاری از اندیشمندان، بررسی مشروطیت و کاوش در باره ریشه‌ها و پیامدهای آن را، برای آشنایی نسل حاضر با پیشینه فرهنگ و سیاست کشور خویش، و عبرت‌گیری از آن در جهت بهبود وضعیت کنونی خود، امری حیاتی می‌شمرند.

چالش سنت و تجدد / اسلام و غرب؛ عملکرد مطبوعات، احزاب و گروهها؛ تبعات سوء اختلافات و دسته‌بندیهای «بحران ساز» سیاسی و اجتماعی؛ نقش سنن و شعائر مذهبی در پیشبرد قیام رهایی بخش ملی، مناسبات دین و دولت / علما و سلطنت؛ نقش مرموز انجمن‌های ماسونی؛ پیامدهای استمداد از بیگانه سلطه‌جوی برای انجام اصلاحات داخلی، و مسائلی از این دست، از موضوعات مهم و قابل توجهی است که می‌توان مواد لازم برای بحث و تحقیق پیرامون آنها را، از سفره تاریخ مشروطیت برگرفت.

بررسی مشروطیت، اما، بدون پرداختن به مواضع فکری و سیاسی آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری ممکن نیست. شیخ، در مراحل گوناگون تاریخ مشروطیت دخیل و موثر بوده و اگر مشروطیت را، در تاریخ کشورمان، بستر بروز نخستین نزاع جدی و اصولی میان «دین» و «مدرنیسم» به شمار آوریم، شیخ در آن هنگامه، پرچمدار دفاع از دین محسوب می‌شده و هزینه سنگینی نیز بابت این امر پرداخت کرده است. سوکمندانه باید گفت که تاریخ مشروطیت، غالباً نه از منظری «بی طرفانه» و «واقع بینانه»، بلکه «یک سو به» و «جهت دار» نوشته شده است و به ویژه کسانی که سنگ بنای «نگارش» این بخش از تاریخ ایران را نهاده‌اند، بیش و پیش از آنکه در صدد کشف و شناسایی حقایق باشند، ملوک سازی چهره «جناح مغلوب» و توجیه اعمال «جناح غالب» در آن دوران عبرت زای تاریخی را مد نظر داشته‌اند. و پر پیدا است که این امر، بدون «تحریف» یا «کتمان» واقعیات، شدنی نبوده است.

آگاهی از این امر، به کسانی که در پی درک حقیقتند (و حقیقت را نیز بیشتر از افلاطون دوست دارند) هشدار می‌دهد که در بررسی حوادث این دوران، از نقد اظهارات مورخان غافل نبوده و در داوری‌های خویش حتی الامکان به اسناد دست اول تاریخی رجوع کنند. آنچه در باب تحریف و کتمان حقایق گفتیم، بیش از همه در مورد شیخ فضل الله نوری، این شخصیت تاثیرگذار تاریخی، مصداق دارد. چندان که با بررسی «نقادانه» اظهارات غالب مورخین مشروطه در باره شیخ، می‌توان دامنه وسیع «تحریف حقیقت» را در تواریخ مشروطیت دریافت و از آشنایی با این فاجعه، چراغی برای «بازنگری و بازنگاری» مشروطیت برافروخت و به «واقعیات» این دوران سرنوشت ساز نزدیک و نزدیکتر شد...

۱۴ مرداد، سالگرد تاسیس مشروطیت، و ۱۱ مرداد نیز سالروز شهادت مظلومانه حاج شیخ فضل الله نوری (۱۳ رجب ۱۳۲۷ قمری)، فرصتی است برای بازنگری در تاریخ عبرت‌زای مشروطیت و در ضمن آن، مطالعه زمانه و کارنامه شهید نوری. «ایام» در این شماره، با نگاه به واقعه بزرگ مشروطه، اندیشه و مبارزات آن مرحوم را (در حد گنجایش محدود این ویژه نامه) مرور می‌کند.

www.ayamonline.ir
شماره ۸
۱۱ مرداد ۱۳۸۶ / صفحه ۱۶

پژوهش‌های تاریخ معاصر

شاید: ISSN 1735-3785
کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

● شیخ فضل الله نوری، از نگاهی دیگر

۲ / طلایه

● نهضت مشروطیت ایران ...

۴ گفتگو با علی ابوالحسنی (منذر)

● نواب «دو تذکره‌ای»

۶ نقش‌ها

● نسیم آزادی

۸ عکاس باشی

● استقبال از شهادت

۱۰ خاطرات

● شیخ از دیدگاه امام

۱۱ مقاله آزاد

● دو خاطره شگفت ...

۱۲ پرسه

● وصیت نامه شیخ

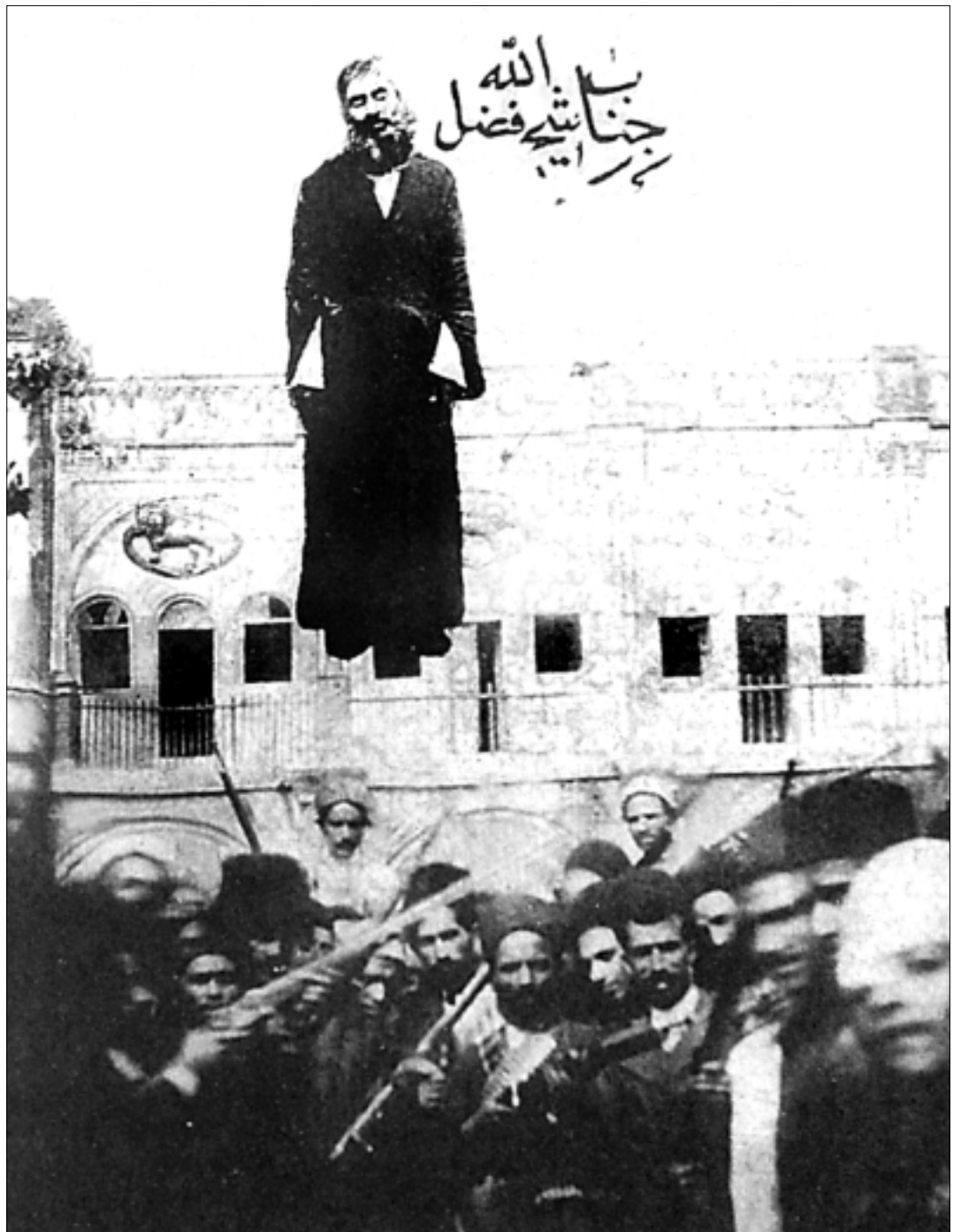
۱۴ نهانخانه

● فراز و فرود مشروطه

۱۵ کتابخانه تخصصی

● جنابش را فراموش کردید!

۱۶ ایستگاه آخر





حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (منذر)

نکات اساسی در بازساخت اندیشه و عملکرد شیخ شهید

شیخ فضل الله نوری، از نگاهی دیگر



آیت الله شیخ فضل الله نوری یکی از چهره‌های شاخص و مطرح در جنبش مشروطیت ایران است که داوری در باب اندیشه و رفتار وی، صفحات زیادی از تاریخ را به خود اختصاص داده است.

مقاله زیر می‌کوشد معیاری برای تعمیق و تصحیح شناخت این شخصیت تاثیرگذار به دست علاقه‌مندان رشته سیاست و تاریخ دهد.

میرزا حسین نوری، شهید آیت الله مدرس، محدث قمی (صاحب مفاتیح الجنان)، علامه امینی (صاحب الغدیر)، امام خمینی و شهید مرتضی مطهری. محدث نوری در تقریظ بر «صحیفه مهدویه» شیخ، او را «کوه بلند علم و ستون استوار فضل، مقتدای فقیهان برجسته و معتمد عالمان چیره دست، جامع علوم معقول و منقول، حاوی حقایق فروع و دقایق اصول، بوستان علم و اقیانوس فضل، عالم عامل کامل...» می‌خواند و علامه امینی در «شهداء الفضیله» خاطر نشان می‌سازد: «حاج شیخ فضل الله نوری، شیخ الاسلام و المسلمین، رایت دانش و دین، و بزرگترین زعيم دینی در تهران بود. فضل از جوانبش پیوسته ریزان، و از خلال نوشته هایش سیل آسا جاری و موج زن بود». استاد مطهری نیز تصریح می‌کند که: «مرحوم نوری مرد بزرگی بود، مجتهد مسلم و تا حدودی که شنیده‌ایم مرد بسیار پاک و باتقوا و عادل بود. مجتهد مسلم العداله و عادل مسلم الاجتهاد بود».

چنین کسی با چنین مقام بلند علمی و زمینه ترقی اجتماعی و سیاسی، باید بسیار «بی تقوا و اسیر وسوس شیطانی» باشد که آن نسبت‌های سوء - از رشوت ستانی تا سازش رذیلانه با دربار قاجار و بدتر از آن با سفارت روسیه بر ضد ایران و اسلام - در حق

کلان» او است که باید «جامعیت» علمی را نیز بدان افزود. نوری از نظر دانش دینی، هیچ کمبودی نداشت و دوست و دشمن همگی به مقام عالی بلکه اعلای علمی وی اعتراف دارند. به گفته مرحوم دکتر محمد اسماعیل رضوانی، مشروطه پژوه معاصر: «شیخ فضل الله مقام اجتهاد داشت و این مقام بر همه کس مسلم بود، به طوری که حتی سرسخت ترین دشمنان او نیز نتوانستند عظمت علمی او را انکار کنند و حتی بسیاری او را از بهیمنی و طباطبایی و امثال آن دو برتر می‌دانستند. در بحیوچه انقلاب (مشروطه) آنچه امکان داشت به این پیر مرد، به دروغ یا راست، افترا و تهمت زدند؛ اما هیچکس منکر مقام علمی او نشد». به گفته همو: «مرحوم شیخ فضل الله نوری... در نردبان علم، بر پلکانهای آخر جای داشت!».

شیخ، در محضر فقیه بسیار برجسته‌ای چون میرزای شیرازی (برجمدار قیام تنباکو) پرورش یافته بود و همگان او را از «خواص اصحاب»، و «شاگردان درجه اول» میرزا شمرده‌اند. میرزا، وی را به منزله «نفس خویش» می‌شمرد و معروف است که در پاسخ به سؤال شرعی برخی از مردم تهران گفته بود: مگر شیخ فضل الله در تهران نیست که به من مراجعه می‌کنید؟!.

آیت الله العظمی حاج شیخ فضل الله نوری (تولد: ۲ ذی حجه ۱۲۵۹ق. شهادت: ۱۳ رجب ۱۳۲۷ق) یکی از برجسته‌ترین و بحث‌انگیزترین شخصیت‌های تاریخ معاصر است که هنوز هم پس از گذشت حدود یک قرن از مرگ وی، موافقان و مخالفان سرسخت دارد و اندیشه و عملکردش مورد بحث پژوهشگران تاریخ و نظرورزان رشته دین و سیاست است.

شیخ، به عنوان شخصیتی مؤثر در تاریخ که برخلاف موج رایج زمانه (غربزدگی) شنا کرده، هفتاد و اند سال آماج سخت‌ترین دشمنانها و نسبت‌های سوء قرار داشت و در این مدت کمتر کسی به دفاع از او برخاست یا مجال حمایتش را یافت. با طلوع انقلاب اسلامی وضع جدیدی پیش آمد و به دلیل همسویی وجه «اسلامی» انقلاب با «اصول» اندیشه و تفکر آن مرحوم، میدان برای کسانی نیز که حاضر به تقلید کور کورانه از امثال کسروی نبودند باز شد. بدین گونه، در کنار تداوم جریان تاریخنگاری کهن ۷۰ ساله، و شاخه نومحافظه‌کار روییده از ریشه آن، جامعه علمی ما شاهد پیدایش و گسترش جریانی تازه و روبه‌رشد در تاریخنگاری این سرزمین گردید که هر روز میوه‌هایی نو به بازار فکر و اندیشه عرضه کرده و می‌کند.

پیدایش این جریان جدید در عرصه تحقیق و پژوهش تاریخ مشروطه، امید به شکسته شدن کلیشه‌ها و اسطوره‌های حاکم بر تاریخ‌نگاری این دوران را در دل محققان آزاداندیش زنده، و به «تصحیح و تعمیق» نگرش تاریخی امیدوار ساخته است. مع الوصف، تا رسیدن به نقطه کمال مطلوب، فاصله زیادی داریم که باید با صبوری و متانت علمی طی شود.

درباره شیخ فضل الله نوری، و اندیشه و عملکرد وی، سخن بسیار است و چهره او در پرده‌های ضخیم از انواع و اقسام نسبت‌ها - اگر نگوییم تهمتها - فرو رفته است که باید هر یک را عالمانه و منصفانه بررسی کرد و عبار صحت آنها را (به محک اسناد و مدارک معتبر) سنجید. و این نیازمند فرصتی بسیار ميسوط، و نگارش یک یا چند کتاب قطور است که پیدا است مجال محدود این مقاله، آن را بر نمی‌تابد...

در این فرصت کوتاه، تنها به چند نکته اساسی اشاره می‌شود که دقت در آنها، می‌تواند زمینه را برای نزدیک شدن به حقیقت ماجرا درباره شیخ، و از این طریق، به واقعیت حوادث عصر مشروطه، فراهم سازد:

۱. نخستین نکته در باره شیخ، «دانش دینی

روش علمی در ایران) که از نزدیک با شیخ و فرزندانش معاشرت داشته می‌نویسد: «من همه آنها را خوب می‌شناسم، آنها اشخاص خوش قلب و نجیبی بودند» و ضیال‌الدین درّی (مدرس فلسفه در تهران) با تاکید بر «مراتب تقوا و خدانشناسی» شیخ می‌گوید: «من او را یک نفر مسلمان خوش عقیده و متقی یافتم که به تمام جهات، مسلمان بود و خوش طینت، و با عموم مهربان، و دستگیر فقرا و ضعفا بود». عبدالله بهرامی (از دمکرات‌های صدر مشروطه) نیز که شخصا ناظر پیشواز باشکوه مردم تهران از شیخ بوده می‌گوید: «شیخ فضل الله به زهد و تقوا هم مشهور، و اغلب اهالی به او اعتقاد کاملی داشتند».

۲. دومین نکته درخور دقت درباره شیخ، مقاومتش بر سر عقیده و تشخیص قاطع شرعی خویش تا مرز اعدام است. خوشبختانه، آنچه که در آخرین برگ پرونده زندگی وی نوشته شده و حقا هم بسیار زیبا است مورد قبول و اعتراف همه مورخان اعم از موافقان و مخالفان آن مرحوم قرار دارد. فی‌المثل کسروی، که عنادش با علمای دین و خود شیخ، مشهور است، وقتی به آخرین برگ زندگی شیخ می‌رسد، به «خونسردی» و «خوبشنداری» وی در پای دار و عدم هراسش از مرگ اعتراف می‌کند. یا مهدی ملکزاده مخالف دیگر شیخ می‌نویسد: «شیخ، از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت، تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد... برق تفنگ و سرنیزه ها در زیر آفتاب گرم تابستان چشم را خیره می‌کرد. محکوم، فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با کبر سن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در دقایق آخر عمر، ثبات و استقامت خود را به ظهور رسانید».

مورخین مشروطه، همچنین، در شرح حوادث روزهای آخر عمر شیخ، تصریح دارند که از سفارت روسیه کسانی نزد شیخ آمدند و گفتند: ما حاضریم بیرق روسیه را بالای خانه شما نصب کنیم تا جانتان در حفظ و پناه امپراتور تزاری قرار گیرد، ولی شیخ زیر بار نرفت و به قول اعظام الوزاره فرمود: اسلام، زیر بیرق کفر نخواهد رفت!

از این پرگ زرین تاریخی، آیا معلوم نمی‌شود که شیخ صرفاً روی عقیده و تشخیص شرعی خویش عمل می‌کرده و در ستیز با مشروطه، اهل هیچ نوع زد و بند با سیاست‌های خارجی یا وابستگی به استبداد نبوده است؟!.

فراموش نکنیم که امتناع مردانه شیخ از پناهندگی به زیر بیرق روسیه، زمانی صورت گرفت که محمد علی شاه (که شیخ را به تبعیت از او متهم می‌کنند) سراسیمه به دامن روسها گریخته بود! چنانکه چندی پیش از اعدام نیز، زمانی که شاه قاجار را زیر فشار شدید سفرای روس و انگلیس (مبنی بر اجبار شاه به تجدید مشروطه و مجلس به شکل «بحران‌زا»ی مشروطه اول) همچون گویی، سرگشته و مضطرب دید، به عنوان انسانی «از جان گذشته» توسط صدراعظم به شاه پیغام داد: «صریحاً عرض می‌کنم که به شاه عرض نمایید... این مردم که شاه را می‌خواهند محض این است که علم اسلام دست ایشان است... والله این تشرها که [سفرای بیگانه می‌زنند] ماخذ ندارد... این پیر دعاگو آفتاب لب بام هستم، دیگر هوس زندگی ندارم و آنچه در دنیا باید ببینم دیدم، لکن تا هستم در همراهی اسلام کوتاهی ندارم و این نیم جان خود را حاضر کردم برای فدای اسلام... باید اجتماع ملی بشود و فریاد و اسلما بلند شود و تلگراف به مراکز این سفارت سخت شود و به خود اینها هم پیغامات سخت داده شود و اعلیحضرت هم بیهوده تمکین ننمایند و جواب سخت بدهند. ان شاءالله هیچ عیبی نخواهد داشت و امر اسلام، قوی خواهد شد. این آخر زحمت این دعاگوست. خداحافظ شما. آدم از جان گذشته

گزیده‌ای از سخنان شیخ

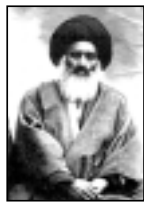
- «این پیر دعاگو، آفتاب لب بام هستم دیگر هوس زندگی ندارم و آنچه در دنیا باید ببینم؛ دیدم، لکن تا هستم در همراهی اسلام کوتاهی ندارم. این نیم جان خود را حاضر کردم برای فدای اسلام.»
- «اگر مطلبی را خدا بخواهد، جهانیان دست به دست هم بدهند، نمی‌توانند برگردانند و بالعکس.»
- «آدم از جان گذشته، خیلی کارها می‌تواند بکند.»
- «مشروطه‌ای که از دیگ پلوی سفارت انگلیس سر بیرون بیاورد به درد ما ایرانی‌ها نمی‌خورد!»
- «من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند. به این معنی که البته عموم مسلمانان، مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارند.»
- «... من و عموم مسلمین بر یک رای هستیم. اختلاف میان ما و لامذهب هاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند، چه بایه مزدکی مذهب و چه طبیعیه فرنگی مشرب.»
- «خدای تعالی راضی مباد از کسی که درباره مجلس شورای ملی، غیر از «تصحیح»، «تکمیل» و «تنقیح» خیالی داشته باشد.»
- «ملای امروز، باید عالم به مقتضیات وقت باشد. باید مناسبات دول (= سیاست خارجی) را نیز عالم باشد.»

او روا آید، و اتفاقاً شخصیت‌های بزرگ یادشده، چنانکه در گفتار محدث نوری و امینی و مطهری دیدیم، همپای اشاره به مقام اعلای علمی شیخ، به «وارستگی و تقوی بالا»ی وی نیز تصریح دارند. علامه محمد قزوینی (بنیادگذار تصحیح متون به

گذشته از میرزای شیرازی، انبوه شخصیت‌های علمی معاصر شیخ یا پس از وی نیز، با تعبیر بلندی او را به فرادانش، فروغ پارسی و نفوذ وسیع اجتماعی ستوده اند، همچون آیات و حجج اسلام: حاج میرزا حبیب الله رشتی (فقیه هم‌تراز میرزای شیرازی)،

آینه

واکنش سیدین به قتل شیخ



الف) آیت الله طباطبایی: آقا میرزا عبدالهادی، فرزند آیت الله سید محمد طباطبایی، با اشاره به تبعید پدرش توسط محمدعلی شاه در استبداد صغیر به مشهد، می‌گوید: «پدرم پس از فتح مشروطه خواهان عازم تهران شد. به سبزه‌زار که رسید خبر اعدام مرحوم شیخ فضل‌الله نوری به ایشان رسید. پدرم گریه بسیاری کرد و فرمود: با عالم چنین عملی روا نمی‌دارند»^۱.

دکتر سید عبدالحسین طباطبایی (فرزند میرزا عبدالهادی طباطبایی، و نواده آیت الله سید محمد طباطبایی) نیز در اردیبهشت ۱۳۸۵ اظهار داشتند: پدرم، میرزا عبدالهادی، در تبعید پدرشان (آیت الله طباطبایی) همراه ایشان بودند. وی نقل می‌کند: زمانی که خبر فتح تهران توسط اردوی مشروطه به پدرم رسید، فرمودند: آقا، زود باشید اثاثیه را جمع کنید، برویم تهران. من (عبدالهادی) گفتم: آقا، ما تاکنون در این شهر، حکم تبعیدی را داشتیم و حالا تازه آزاد شده‌ایم، اجازه دهید چند روز دیگر بمانیم و به زیارت و گشت و گذار در شهر بپردازیم، آنگاه به تهران می‌رویم، ایشان گفتند: نه! زود برویم، که من برای جان حاج شیخ فضل‌الله دلواپسم، می‌ترسم بلایی بر سرشان بیاورند.

روی اصرار پدر، ما به سمت تهران حرکت کردیم، تا به نیشابور رسیدیم. در آنجا، یک روز به زیارت چند مورد از مقابر شهر رفتیم و زمانی که نزد پدر برگشتیم دیدم ایشان خیلی غمگین و ناراحت بوده و از شدت اندوه چشمانش سرخ شده است. پرسیدم: چه اتفاقی رخ داده؟ و رفته‌ای را به من داد و فرمود: بگیر و بخوان. خواندم، دیدم خبر اعدام حاج شیخ فضل‌الله را داده‌اند. پدرم، از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شده بود و حتی گفت: من به تهران نمی‌آیم و به مشهد برمی‌گردم! من به ایشان گفتم: ای بابا! ما در این منطقه غریب بوده و این همه زن و بچه با ما هستند؛ امکان برگشت به مشهد وجود ندارد و شما چرا می‌خواهید این کار را بکنید؟ فرمود: من با این عملی که اینها نسبت به حاج شیخ انجام داده‌اند به هیچ‌وجه موافقت ندارم و به علامت اعتراض می‌خواهم در همان مشهد بمانم. بالاخره، آن قدر اصرار و التماس کردیم تا نظر ایشان برگشت و پذیرفتند به تهران بیایند...»^۲.

مرحوم طباطبایی (به گفته سید محمدعلی شوشتری) در تهران نیز «رسمًا به خاندان جلیل شیخ... تسلیت فرستاده و مصرحًا بیان فرمودند که این عمل، از دشمنان اسلام و ایران انجام شده و برای ضعف روحانیت و استقلال و عظمت ایران، مخالفین مبارز و زریه‌دهنده‌اند...»^۳.

ب) آیت الله بهبهانی: سید محمد علی شوشتری (وکیل مجلس و نایب التولیه آستان قدس رضوی^۴ در عصر پهلوی) می‌نویسد: پس از فتح تهران، زمانی که آیت الله سید عبدالله بهبهانی در مسیر بازگشت از تبعید عراق به تهران، به راونج در نزدیکی های قم رسید و فرزند وی، میر سید محمد بهبهانی، در آنجا با پدر ملاقات کرد. آیت الله بهبهانی به فرزند خویش «تغییر و تعرض» نموده و گفته بود: «تو زنده ماندی و شیخ را در تهران به دار زدند و این ثلمه را به اسلام وارد ساختند؛ چرا نرفتی بند دار را بگیری و به گردن خود اندازی که این ننگ برای اسلام پیش نیاید و این لطمه و سکت به مشروطیت ایران وارد نشود»؟!^۵

پی‌نوشت‌ها:
۱- راهنمای کتاب، سال ۲۱، ش ۲، ص ۳۳-۲۰، ر.ک. اطلاعات، ۲۲-۲۰، دی ۱۳۲۷ شمسی، مقاله سید محمدعلی شوشتری ۳-۲، اطلاعات، ۲۲ تا ۲۳، دی ماه ۱۳۲۷ ش

خونریزیها گشت و آزادی واقعی را که عبارت است از آزاد بودن تمام سکنه یک کشور از ستم و تجاوز و شر و فساد، و مختار بودن در حفظ حقوق خود و در اظهار حق و تحریر و تقریر حقایق، سخت متزلزل ساخت»^۶.

نمونه‌های سرخوردگی و ندامت در مشروطه‌خواهان بسیار است و چنانکه گفتیم، این ندامتها همراه با روند معکوس و متزلزل مشروطه، گواه دوربینی و آینده‌نگری شیخ است؛ و در این زمینه باید حق را به مرحوم جلال آل‌احمد داد که می‌گوید: «در نهضت مشروطه، گویا حضرات روحانیان شرکت کننده، گمان می‌کردند که سلطنت را از غاصبان حق و مقام «امام زمان» پس خواهند گرفت یا دست کم حکومت که به شورا بدل شد ایشان را نیز به نمایندگی «صاحب‌الامر» در آن حقی خواهد بود. ولی با خلع ید از روحانیت، که حاصل اصلی مشروطه بود، گویا امروز حق داریم که نظر شیخ شهید نوری را صائب بدانیم که به مخالفت با مشروطه برخاست، و مخاطرات آن را برای روحانیت گوشزد کرد. چرا که او می‌دید مشروطیت به جای خلع ید از حکومت جبار زمان (سلطنت قاجار)، از روحانیت خلع ید خواهد کرد»^۷!

و شگفتا که شیخ خود، این آینده‌سیاه را - که چه زود رخ نمود - در همان «گرگ و میش» مشروطه اول پیش‌بینی کرده و به علمای بلاد هشدار داده بود که: «جماعت آزادی طلب، به توسط دو لفظ دلربای «عدالت» و «شورا»، برادران ما را فریفته به جانب «لامذهبی» می‌رانند و گمان می‌رود که عصر ریاست روحانی [= حاکمیت شرعی علمای دین] و تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام [= دگرگونی و محو دیانت] واقع بشود و چیزی نگذرد که حریت مطلقه رواج، و منکرات مجاز، و مسکرات مباح، و مخدرات [= زنها] مکشوف، و شریعت منسوخ، و قرآن مهجور بشود... شما بهتر می‌دانید که دین اسلام، اکمل ادیان و اتم شرایع است، و این دین، دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شوری ما از انگلیس بیاید؟!^۸

پانویس‌ها:

۱- انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۹ و ۷۲-۲۰، ر.ک. حیات یحیی، دولت آبادی، ۱۳۵۱؛ شرح حال رجال ایران... بمباد، ۹۶/۳؛ چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الاثار)، اعتمادالسلطنه، ۲۰۴/۱-۳-۳، نهیب جنبش ادبی شاهین، تندر کیا، ص ۲۲۱، نیز ر.ک. تاریخ مشروطیت، امین الشرع خوبی، مندرج در: میراث اسلامی ایران، ۱۳۵۸/۴-۴-اسلام و مقتضیات زمان، ۱۳۹۱/۵-۵-انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، ص ۴۴۳-۶- تاریخ انقلاب طوس... ادیب هروی، ص ۱۴۱-۲۰- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۱۰۵-۸- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، صص ۶۷۶۶-۹- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۱۷/۶-۱۱-۱۰- خاطرات من... ۲۵۴/۱، نیز ر.ک. شرح حال رجال ایران، ۱۰۴/۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۱۱۷/۶-۱۱- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران... ترجمه حسن معاصر، صص ۹۳۶-۹۳۵-۱۲- نقیه البشور... ۱۴۸۰/۴-۱۳- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۴- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۱۸۸۷/۳-۱۵- رسائل اعلامیه ها... ترکمان، ۲۹۷/۱-۲۹۸-۳۲۱-۳۲۲-۱۶- برای سخنان رجال یادشده راجع به مقامات عالی علمی و اخلاقی و ادبی ادیب ر.ک. آینه دار طلعت پارس... از همین قلم ۱۷- تلاش آزادی، محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص ۵۹۱-۱۸- برای این قصیده ر.ک. دیوان ادیب پیشاوری، تصحیح علی عبدالرسولی، صص ۱۹۱-۱۹۰-۱۹- از باره نظریات و اشار جالب ادیب راجع به مشروطه و شیخ فضل‌الله نوری ر.ک. آینه دار طلعت پارس... همان، صص ۸۷-۶۸-۱۹- رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، ۲۱۹-۲۱۸ و نیز صص ۲۱۶- حدیث سرکه و شراب را تاریخ کرارا از زبان آخوند خراسانی (ر.ک. سیره صالحان، ابوالفضل شکوری، ص ۱۲۸) و دیگران نقل کرده است ۲۰- ر.ک. دیوان کامل ادیب الممالک فراهانی، تصحیح و حواشی وحید دستگردی، صص ۵۳-۵۵-۲۱- مشاهیر رجال، به کوشش باقر عاقلی، صص ۱۲۲-۱۲۳- ۲۲- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد، قسمت ضمایم، صص ۲۷۰-۲۷۱-۲۳- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۴۱۰.

نزولی و منحصراً تاریخ مشروطه» پس از شیخ، بر آنها مهر تایید زد و این امر، همراه با اظهار ندامت بسیاری از مخالفین شیخ در پایان کار، گواهی بارز بر دور بینی و آینده نگری صادقانه و عالمانه او است. تاریخ، نارضایی و افسردگی بسیاری از سران و فعالان مشروطه را نسبت به اوضاع و احوالی که پس از شهادت شیخ بر کشور حاکم شد (و احیاناً پشیمانیشان از عملکرد خویش در مشروطه اول را) ضبط کرده است. در این زمینه می‌توان از علما و مراجع مشروطه خواه عراق و ایران (نظیر آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، میرزای نائینی، سید محمد طباطبایی، سید عبدالحسین لاری، حاج آقا نورا اصفهانی و شیخ محمد سلطان الواعظین) و همچنین رجالی چون ادیب الممالک فراهانی (شاعر مشهور و مدیر روزنامه مجلس شورای صدر مشروطه)، آقا شیخ یحیی کاشانی (مدیر روزنامه های حبل المتین و مجلس)، اشرف الدین گیلانی (مدیر نسیم شمال)، دهخدا، دکتر رضازاده شفق و حتی تقی زاده یاد کرد که هر یک، به نحوی، نارضاییشان از روند مشروطه یا ندامت از سوابق عملکرد خویش در صدر مشروطیت را ابراز داشته‌اند. فی‌المثل افسردگی و ندامت شدید مرحوم سید محمد طباطبایی، و سخنانش در باره انحراف روند مشروطه از اهداف اصیل نخستین خویش: «ما سرکه ریختیم، شراب شد!» مشهور است.^۹

ادیب الممالک که زمانی مجلس صدر مشروطه را گره‌گشای همه مشکلات می‌پنداشت^{۱۰} دیری نپایید که به مویه و



آخوند خراسانی در سوک شیخ

تاریخ، از تاسف شدید علمی مشروطه خواه نجف (بویژه آخوند خراسانی) در مرگ شیخ یاد می‌کند که در زیر بدان اشاره می‌کنیم: عبدالحسین کفایی، به نقل از پدر بزرگش، آیت‌الله حاج میرزا احمد کفایی (سومین فرزند آخوند خراسانی) می‌نویسد: «وقتی در وقایع مشروطیت مرحوم آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری را... در تهران به دار آویختند، چون این خبر به آخوند در نجف رسید بسیار متأثر و متالم گردید، به نحوی که گریه کرد و مجلس فاتحه‌ای در منزل خود برای او ترتیب داد». (مرگی در نور... ص ۲۹۶) حجت‌الاسلام عبدالرضا کفایی (فرزند آیت‌الله کفایی مزبور) نیز اظهار داشت مرحوم پدرشان می‌فرمود: بعد از آنکه دولت موقت مشروطه یعنی فاتحین تهران، خبر پیروزی را به آخوند خراسانی دادند، اولین اقدام ایشان، ارسال تلگراف به همین دولت موقت، برای حفظ حریم و جان حاج شیخ فضل‌الله نوری بود... ایشان افزودند: مرحوم آخوند خراسانی از درس می‌آمدند، در خلال مسیر خبر اعدام شیخ را به وی دادند. پدرم می‌فرمود: برای اولین و آخرین بار ما چنین عکس العملی را در مرحوم آخوند دیدیم. مردی با آن شجاعت، و با آن استقامت، بر اثر شنیدن خبر اعدام شیخ فضل‌الله، از شدت ضعف همانجا وسط کوچه به زمین خورد، چندانکه زیر بغلش را گرفتند و از جابلند کردند؛ که این، از شدت تاثیر شنیدن این خبر موحش در آخوند حکایت دارد و در هیچ مورد دیگری، حتی در قضیه اشغال شمال ایران توسط قشون روس تزاری چنین عکس العمل شدیدی، از آخوند دیده نشد. این را مرحوم پدرم که خود شاهد ماجرا بود نقل می‌کرد.

چنین شخصیتی، در کشاکش مشروطه، با شیخ همراه و دمساز بود و در لوابح ایام تحسن حضرت عبدالعظیم^{۱۱} بزرگترین ستایشها را از وی به عمل آورده است.^{۱۲}

ادیب پیشاوری نیز دانشمند ذوقنون و حماسه‌سرای بی‌مانند عصر قاجار و مشروطه است که رجال علمی و ادبی قرن اخیر (همچون شیخ الملک اورنگ، ذکاالملک فروغی اول، علامه قزوینی، دهخدا، فروزانفر، رشید یاسمی، عباس اقبال، و مجتبی مینوی) به شاگردیش افتخار می‌کنند.^{۱۳} چنین شخصیت فرزانه‌ای که به قول باستانی پاریزی: «از آزادیخواهان بنام بود و هیچ آلودگی نداشت»^{۱۴} شعری بلند و غرا در سوک شیخ فضل‌الله دارد که در آن، قدرت ایمان و قوت قلب آن شهید را به زیبایی و شیوایی تمام بازمی‌گوید.^{۱۵}

خیلی کارها می‌تواند بکند...»^{۱۱}
۳. سومین نکته درباره شیخ، که دلیلی دیگر بر پاکی و درستی او است، «نفوذ گسترده» وی در بین مردم، بویژه اعتبار و محبوبیت زیادش نزد عالمان وارسته‌ای است که با دولتیان هیچ گونه ارتباطی نداشته و به همین جهت نیز نزد مردم از احترام و موقعیتی شایان برخوردار بوده‌اند، همچون آخوند ملا محمد علی مجتهد رستم آبادی و آقا سید احمد رضوی (ادیب پیشاوری).

آخوند رستم آبادی از شاگردان برجسته شیخ انصاری بود که به پاکی و طهارت نفس شهره بود. شیخ آقا بزرگ تهرانی، تراجم‌نگار بزرگ معاصر، که محضرش را درک کرده می‌نویسد: «از بندگان صالح خداوند بود و در نهایت ورع و پرهیزگاری می‌زیست. در زندگی از وجوه شرعیه بهره نمی‌گرفت و همچون اشخاص عادی و معمولی (از حیث مکتب مادّی) زیست می‌کرد. لذا نزد خواص و عوام، مورد وثوق بود»^{۱۶}. رستم‌آبادی از اختلاط با دیوانیان پرهیز داشت و لذا به نحوی چشمگیر از ذخیره اقبال و توجه عمومی برخوردار بود و به گفته شاهدان عینی، از همان زمان ناصرالدین شاه دهها هزار تن در نماز جماعتش حاضر می‌شدند.^{۱۷} به قول یکی از معاصرین: «حاجی آخوند رستم آبادی که از زهاد و عباد، و حقیقتاً فرشته است، جمعیت نماز او را احدی ندارد. تا حال هم به هیچ کار کاری نداشته، معاش او منحصر به قطعه زمین زراعتی است که خودش در رستم آباد شمران کشت و زرع می‌کند»^{۱۸}.

زنجوره افتاد و کوتاه زمانی پس از شهادت شیخ نوری، در قدح مشروطه و اهل آن، چکامه‌های متعدد با ترجیع بند: «دیده در خون جگر زد غوطه / باد لعنت به چنین مشروطه!» و نیز: «لعنة الله على المشروطه / رحمة الله على الاستبداد» را سرود که در دیوانش ثبت است. و دکتر صادق رضازاده شفق، از مشروطه‌خواهان تبرییز در صدر مشروطه، دهها سال بعد در مقاله‌ای که نوشت، بصراحت از تندرویهای صدر مشروطه انتقاد کرد و با تأکید بر اینکه «حاضر نیست قضاوت یکجانبه کند و آن نهضت را... مقدّس و بی عیب شمارد و کلیه معایب را به گردن طرفداران حکومت استبدادی بیندازد» نوشت: «افسوس، هزار افسوس که در انقلاب ایران، غفلت و اشتباه و در مواردی ظلم و تجاوز از مشروطه خواهان هم سرزد و قسمتی از کارها به دست هوچیها و عوام الناس افتاد و غرضها و تجاوزها کار اصلاحات را عقب انداخت و عکس العملهایی تولید نمود و باعث ویرانیها و



گفتگو: دکتر مهدی ابوطالبی

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر علی ابوالحسنی (مندرج)، در کنار تحقیقات مبسوط خود پیرامون موضوعات متنوعی چون فردوسی و شاهنامه، سیاهپوشی در سوک ائمه اطهار^ع، مهانما گاندی و مناسبات او با اسلام و مسلمین، همبستگی صلیب و صهیون و توطئه‌های آن بر ضد اسلام و انسان، و دهها موضوع تاریخی و سیاسی و اعتقادی دیگر پژوهش‌های اساسی و ژرفی را نیز در باره جنبش مشروطیت ایران، و جریانها و عناصر دست‌اندرکار آن، سامان داده‌اند که از آن جمله می‌توان به سلسله آثار هفت جلدی «شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت» اشاره کرد که اخیراً به همت موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران روانه بازار کتاب شده است. جز این، مقالات بسیاری در حوزه معارف دینی و تاریخ ایران و جهان دارند که در سالهای اخیر در مطبوعات داخل و خارج، و از آن جمله در: روزنامه جام‌جم، و ویژه‌نامه ایام، به چاپ رسیده است.

مرداد ماه، ماه مشروطیت است و به این مناسبت، فرصت را برای گفتگو با ایشان در باره انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌ها و پیامدهای آن مغتنم شمردیم که ویراسته بخشی از آن، اینک پیش روی شما است.

اجازه بدهید به عنوان اولین سوال، این نکته را مطرح کنیم که به نظر شما، جایگاه نهضت مشروطیت در تحولات تاریخ معاصر ایران چیست؟ به عبارتی روشنتر: حوادث و تحولاتی که پیش از مشروطیت پدید آمد، چه تاثیری در این نهضت داشت و متقابلاً نهضت مزبور چه تاثیری در تحولات بعدی تاریخ ایران گذاشت؟

من نیز به نوبه خود از حضرت عالی که فرصتی را برای گفتگو در باره این برهه حساس و درس‌آموز از تاریخ ایران پیش آوردید تشکر می‌کنم و امیدوارم که حاصل آن، برای خوانندگان نکته‌سنج شما سودمند باشد.

مستضرد که حوادث و تحولات اجتماعی و سیاسی به ویژه تحولات بزرگ و بنیادین در تاریخ ملت‌ها هیچگاه «خلق الساعه» و به اصطلاح «قارچ گونه» نیستند که یکباره از افق تاریخ سرزنند؛ بلکه آنها مستقیم و غیرمستقیم، از رویدادها و تحولاتی که در گذشته دور یا نزدیک تاریخ، رخ داده ریشه می‌گیرند، تاثیر می‌پذیرند و ارتزاق می‌کنند. وقتی که (به اصطلاح) نهال یک تحول اجتماعی یا سیاسی و فرهنگی (و احیاناً تحولی همه‌جانبه و واجد همه این ابعاد) بارور شد، آن وقت میوه‌های خودش را در لحظه مساعد و مناسب عرضه می‌کند.

جنبش موسوم به مشروطیت نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. این جنبش تاریخساز، مسلماً علل و موجبات خرد و کلانی داشته که تدریجاً به پیدایی و برپایی آن انجامیده است و آن علل و موجبات را نیز قاعدتاً بایستی در «طبیعت و سرشت کهن» مردم این دیار، و زخدهای پیشین تاریخ آنان، به ویژه در دهه‌های پیش از مشروطه، جستجو کرد. البته مشروطه به عنوان یک پدیده اجتماعی سیاسی در تاریخ ایران اسلامی شیعه، ریشه در گذشته‌های دور و ویژگی‌ها و خصائص فرهنگی و سیاسی و حتی اقلیمی این سرزمین در طول سده‌ها و قرون بعد از اسلام (و حتی به یک تعبیر) قبل از اسلام دارد.

پیرامون این ویژگی‌ها و خصائص توضیح دهید.
به عنوان یکی از مهمترین این ویژگی‌ها، که در پیدایش مشروطیت نیز بی‌نقش نبوده است، باید از آرمان «عدالت خواهی» یاد کنم که «آرامی دیرینه» و «گفتگمانی کهن» در تاریخ ایران است.



گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر علی ابوالحسنی (مندرج)

نهضت مشروطیت ایران؛ ریشه‌ها و پیامدها

دادخواه و استقلال‌جو (و در رأس آنها علمای دین) خواهان آن بودند که به این تجاوزها پایان بخشند. چنانکه مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری در یکی از لویح دوران تحصن حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام (که با عنوان «شرح مقاصد...»، در بحبوحه مشروطه اول منتشر ساخته) اقدام علما به برپایی جنبش عدالتخواهی در پگاه مشروطه را، ناشی از هراس آنان از استیلای بیگانگان بر کشور می‌داند.

ایشان تصریح می‌کند که: رایزنی‌های علما و رهبران دینی نهضت در تهران در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه به این جا رسید که اگر ابواب ظلم و تعدی در جامعه ایران (به دلیل وجود نظام استبدادی) همچنان باز بماند و توسعه یابد، این امر، علاوه بر فشاری که بر کرده ملت وارد ساخته و زندگی را در کامشان تلخ می‌سازد، خطر بزرگتری را نیز در بر دارد و آن این است که: به سرعت زمینه را برای سلطه و سیطره قدرتهای جهانخواهر بر کشور، و نابودی استقلال و تمامیت ارضی ایران فراهم می‌کند. لذا برای این که، ضمن دفع مظالم موجود، بتوان از فرورفتن کشور در کام بیگانگان جلوگیری کرد، چاره‌ای جز این نیست که با برقراری مجلس شورای ملی، به رژیم استبدادی پایان داده و عملکرد دولتمردان را با عقل و خرد جمعی، کنترل کنیم (برای متن عبارات شیخ، رجوع کنید به کتاب رسائل، اعلامیه‌های شیخ شهید فضل‌الله نوری، گردآوری آقای ترکمان، صص ۲۶۱-۲۶۰).

این بود که شیخ فضل‌الله نوری و سیدین طباطبایی و بهبهانی و هم‌زمان آنان در تهران و شهرستانها، با شعار «عدالت‌خانه» پا به میدان مبارزه با استبداد نهادند و دست به تحصن معترضان در قم زدند و از پا نشنستند تا آنکه در نهایت، مظفرالدین شاه ناچار شد دستخط تاسیس مجلس شورا را صادر کند. آنچه گفتیم، در واقع، ارتزاق و بهره‌گیری جنبش مشروطه از آرمان «عدالت خواهی» و «استقلال طلبی» بود که اتفاقاً هر دو، گفتگمان دیرین و مستمر تاریخ ایران را تشکیل می‌دهد.

آیا تکاپوی حفظ استقلال و دفع سیطره بیگانگان بر کشور، به عنوان حرکتی توانمند با عدالتخواهی و ضدیت با استبداد، پیش از مشروطه نیز در کشور ما نمود آشکار داشته است؟

حکومت؛ ظلم و ستمی که به نحوی بارز از رژیم سیاسی کهن حاکم بر این دیار (نظام استبدادی) مایه و پایه می‌گرفت. نظام استبدادی، نظامی است که دولتمردان، و عمدتاً شاه و صدراعظم، در کار مملکتداری، بر اساس «اراده، میل و سلیقه شخصی» خویش تصمیم می‌گیرند و تصمیمات آنان نوعاً بر پایه «قانونی منضبط و مدون»، استوار نیست. طبعاً اگر مسوولان چنین رژیمی، افرادی دلسوز و وطن‌خواه (همچون امیرکبیر) باشند، تصمیماتشان کمابیش در راستای مصالح ملی و دینی جامعه قرار دارد و متقابلاً چنانچه حاکمان و دولتمردان، از تقوا و میهن‌دوستی و عدالت خواهی به دور باشند، عملکردشان حاصلی جز ظلم و ستم و احیاناً خیانت به مصالح و منافع کشور نخواهد داشت. چیزی که هست، قدرت (چنانکه به درستی گفته‌اند) در ذات خویش، گرایش به طغیان و تجاوز دارد و هر چه قدرت بیشتر و بی‌مهرتر، طبعاً این گرایش نامیمون، قویتر و سریعتر خواهد بود. بنابراین، حتی در فرض اول نیز (که حاکمان از گرایش به عدل و داد خالی نیستند) خطر انحراف از راستراه عدل، منتفی نیست.

ظلم و ستم حکام عصر قاجار، بویژه برخی تصمیمات خودسرانه آنها (همچون عقد قراردادهای استعماری با بیگانگان سلطه جوی) که با مصالح ملی و دینی تضاد آشکار داشت، به تدریج مردم ایران (خصوصاً طبقه اندیشمند و دلسوز) را به ستوه آورده بود. از این روی، رجال صالح دینی و سیاسی، کم‌کم به این فکر افتادند که مهاری (مطمئن و پایدار) برای تصمیم‌گیری‌های خودسرانه و اقدامات دلخواهانه اولیای امور تهیه کنند تا به ظلمها و خیانتها پایان بخشیده شود، و این مهار، عبارت بود از همان «عدالت‌خانه» و «مجلس شورای ملی».

۲. تجاوز مستمر و روزافزون قدرتهای بیگانه (مخصوصاً دو همسایه زورگو، طماع و متجاوز آن روز ایران در شمال و جنوب کشور؛ روسیه تزاری و انگلستان) به کشورمان دیگر علت مهم جنبش مشروطیت بود. دربار لندن و پترزبورگ از دیرباز نسبت به کشورمان نقشه‌ها و مطامع شومی داشتند و به دنبال غارت منابع و استثمار مردم این دیار بودند و روز به روز نیز طناب آمریت و تجاوز و تحکشان را بر گردن ایران و ایرانی، محکم‌تر می‌ساختند. ایرانیان

به عنوان مثال، رویکرد (آزادانه / آگاهانه) ایرانیان به اسلام، اساساً بر مبنای همین آرمان شکل گرفت و ما، «طلب و تمنای عدالت» را، می‌توانیم قرن‌ها و هزاران سال پیش از ورود اسلام به این سرزمین نیز، در اعماق تاریخ دیرباز ایران سراغ بگیریم. برای نمونه، خروش کاوه بر ضحاک، که زمینه را برای پیدایش فریدون فراهم ساخت، فریادی «دادخواهانه» بود و آشوب مزدکیان در عصر قباد و انوشیروان نیز، جنبه اعتراض به ظلم و تبعیض طبقاتی عصر ساسانی، و تمنای اجرای عدالت (البته به شیوه‌ای نه چندان معقول و مشروع) تشکیل می‌داد. البته اسلام که (در قالب تشیع) به ایران آمد، با آموزه‌های سرخ علوی و عاشورایی‌اش، جلوه و جلای بیشتری به این آرمان بخشید.

تمنای «عدالت»، یکی از علل مهم پیدایش جنبش مشروطیت را تشکیل می‌دهد و می‌دانیم که اساساً این جنبش، با شعار «عدالتخانه خواهی» آغاز شد. بدین گونه، ما یکی از ریشه‌های اساسی جنبش مشروطه را در آرمان عدالت خواهی می‌یابیم که سابقه‌های بسیار دیرین و چند هزار ساله در تاریخ کشورمان دارد و از عهد کاوه و بلکه پیش از آن، در این مرز و بوم، عامل ایجاد سهشها و جنبشهای بسیار بوده است.

در کنار ویژگی‌های کهن و کلان فرهنگی و اعتقادی ملت ایران، برخی حوادث و تحولات را نیز در پیدایش انقلاب مشروطیت دخیل و موثر دانستید. آن حوادث کدامند؟

نمونه وار، به برخی از خصوصیات و ویژگی‌های «عمده و کلان» ملی که در تاریخ ایران و روان ایرانیان خانه دارد اشاره کردم. چنانچه از این گونه ویژگی‌های تاریخ ساز بگذریم، به علل و موجبات (به اصطلاح) جزئی‌تر و نزدیکتری می‌رسیم که (در فرایند ایجاد و شکل‌گیری جنبش مشروطه) جنبه «علت‌مده» و «زمینه ساز» دارند و در مجموع، فضا را برای پیدایش و باروری این نهضت فراهم کرده‌اند. در رأس این علل و موجبات، که به لحاظ زمانی و تاریخی، نزدیکتر به زمان وقوع جنبش مشروطه‌اند، دو امر مهم زیر قابل ذکر است:

۱. به ستوه آمدن مردم ایران از ظلم و ستم

دیدگاه

مشروطیت ورنگ باختن آرمانها

دکتر منصوره اتحادیه - سیروس سعدوندیان



گروهی از مشروطه خواهان برای ستیزات فکری

«رنگ باختن آرمانها... از همان فردای افتتاح مجلس [دوم پس از فتح تهران و تجدید مشروطیت] آغاز گشت. آنان که بایستگان مرهم باشند، خود خار شدند و بر دل و دیده نشستند. شیخ مهدی [شریف کاشانی، از پیشگامان مشروطه] می‌نویسد: «سبحان الله! ما وکلا انتخاب کردیم که در مجلس شورا، حقوق معصوبه دیرینه ما را از دست ظالمین بیرحم بازستانند، و هیچ وقت احتمال نمی‌دادیم که وکیل ما بتواند حقوق حقه ما را به ظالمان ببخشد. حال، چه باید کرد؟ این خاکی است که خود بر سر خود ریخته‌ایم، که کار برعکس شده، که مقدمات ما بر خلاف مقصود غنچه داده به جای این که استرداد حق ما نمایند به خواهش بوالهوسانه دولتیان، حقوق ما را می‌بخشند و پایمال می‌کنند. اگر پیشتر می‌توانستیم... فریادی کنیم، تظلمی نماییم؛ حال دیگر نمی‌توانیم نفس بکشیم. اگر پیشتر، بدون سند، حقوق ما را می‌بردند، حال با سند می‌برند که: وکلای مجلس چنین رأی داده‌اند. اگر از وکلا مطالبه کنیم، خواهند گفت: رأی ما همین است که گفته و می‌گوییم. اگر بگوییم وکیل خان، معزول است، می‌گویند: مخالف مجلس شده‌اید. حالا چه خاکی بر سر کنیم؟»

آنچه بیش از همه ملت را به تنگنا و مذلت افکند اختلافات گروهی بود... تندروری‌ها آغاز و مناقشات بالا گرفت. فاتحین به جان یکدیگر افتادند، گویی که ایلغاربان به غنیمت دست یازیده نخست جنجال شبنامه‌ها و اعلانات و پس از آن ترور شخصیت‌ها، بیشترین حملات متوجه روحانیت بود؛ روحانیتی که خود مبدع... و معین انقلاب بود، اکنون می‌بایست از صحنه سیاسی بدور افتد. آن گروه که شهادت شیخ فضل‌الله را موجب آمده و از نیروی بیش از پیش بر تخریب خود افزوده بودند نتیجه اعمال... خویش را در شهادت ثقه الاسلام بازیافتند. در آن ورطه، روحانیت، مخلص... کجروی‌ها بود. از این روی می‌بایستی مورد حمله قرار گیرد، در مظان شک و شبهه افتد، موج افترا بر او باریدن گیرد؛ و چون تمامی اینها سودمند نیفتاد، به شهادت رسد.

نخستین حملات روشنفکران و فرنگی مآبان که متوجه گروه قلیلی از روحانیت بود، رفته رفته بالا گرفت. اینک با طرح شعار استبعاد دین از سیاست، تمامی روحانیون و در صدر ایشان دو معین و مبدع انقلاب مرحوم آیت الله طباطبایی... و مرحوم آیت الله شهید عبدالله بهبهانی... هدف تیر ملامت شبنامه نویسان قرار گرفتند... انبوه‌های از اعلانات، لاینقطع سیل تهمت و افترا را دامن می‌زد. روحانیت می‌بایست در مظان اتهام واقع و از این رهگذر، نفوذ سیاسی اجتماعی ایشان کاستی گیرد. لاجرم سودمندترین راه به زعم خصمان ایجاد شک در باب رعایت موازین و اخلاق شریعت مطهره نبی اکرم بود از جانب روحانیت. دامنه تهمتها از رشوه ستانی تا می‌خوارگی در نوسان بود. کذابین، به ناروا، هر آنچه را درخور خویش می‌یافتند به علما منتسب می‌ساختند... هدف، جدایی دین بود از سیاست؛ از نیروی پهنه‌ای را می‌طلبید بس گسترده‌تر از درگیری با چند روحانی نما، و عمقی بس ژرفتر از آن: حمله به کل روحانیت، و در صدر ایشان، علمای اعلام.

واقعات اتفاقیه در روزگار محمد مهدی شریف شالی، مقدمه جلد اول

می‌کند و علمای دین، به دلیل احساس خطر فزاینده‌ای که نسبت به سرنوشت اسلام و مسلمین دارند، با اتکا به نفوذ خویش، بر بیدادگریها و خیانتها می‌آشوبند و این روند رو به رشد در ابتدای سال ۱۳۲۴ق با هجرت کبری علما به قم، به اوج خود می‌رسد و منجر به تاسیس اولین نهاد قانونی ملی در تاریخ سیاست و اجتماع ایران می‌شود.

نقش و تاثیر جنبش مشروطه و مبارزات شیخ فضل الله نوری را در تاریخ کشورمان پس از مشروطیت، چگونه ارزیابی می‌کنید؟
جنبش مشروطیت، همان طور که از گنجینه فرهنگ ایران اسلامی، و پیشینه تاریخ سیاسی و اجتماعی این کشور تغذیه کرده، به همان میزان نیز منشأ یک سری تحولات گسترده و دامنه‌دار در سده پس از خود شده و به جنبشهای بعد از خویش به نحوی شکل و سمت و سو بخشیده است.

با استقرار مشروطیت، نظام حکومتی ایران (البته بیشتر در ظاهر) جنبه «قانونمند» پیدا می‌کند: مجلس شورا و نهادهای قانونی، تشکیل و پادشاه، سلطان مشروطه می‌شود، و این دستاورد کمی نیست، خصوصا آنکه می‌تواند با هدایت رهبران ملی، سکوی پرش به سوی تحولات بزرگتر و ژرفتر قرار گیرد.

این که قید کردم: «البته بیشتر در ظاهر»، از آن رو است که می‌دانیم متأسفانه، جنبش ضد استبدادی ضد استعماری مشروطیت ایران، به دلایل گوناگون، و مهمتر از همه، دخالت بیگانگان در آن، و انحرافی که توسط عناصر غربگرا و بعضا مزدور استعمار در سرشت و سرنوشت نهضت ایجاد شد، نتوانست آرمانهای اولیه خویش را محقق سازد و ملت ایران را از میوه شیرین «عدالت و استقلال» بهره‌مند گرداند، بلکه بعکس به پیدایش استبدادی بس مخوفتر از استبداد

یکی از علل مهم جنبش مشروطیت، تجاوز مستمر و روزافزون قدرتهای بیگانه (مخصوصا روسیه تزاری و انگلستان) به کشورمان بود. ایرانیان دادخواه و استقلال جو (و در رأس آنها علمای دین) خواهان آن بودند که به این تجاوزها پایان بخشند

قاجار: «استبداد وابسته پهلوی» نیز منجر شد. ولی بهر حال، وجود آن «نهادهای قانونی» و بالاخص «قانون اساسی» مشروطیت، که دستاورد خون شهیدان این دیار بوده و حکم «میثاق ملی» را داشت، با همه دستبردهایی که رژیم پهلوی به آن زد، عملا دستمایه خوبی برای مبارزه رجال صالح دینی و سیاسی کشورمان با خودکامگی‌ها و خیانتهای دولتمردان بود. لذا، چه در دوران موسوم به مشروطه دوم، چه در عصر پهلوی، و چه حتی در جریان این انقلاب، همواره به نحوی سایه نسبتا سنگین (و رهگشای) جنبش مشروطه را بر سر حوادث و تحولات اساسی کشور حس می‌کنیم.

جالب است که امام راحل، حتی پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، کرارا برای نفی «مشروعیت» رژیم پهلوی و مصوبات مجالس فرمایشی آن در عصر ستم شاهی، و اسکات مخالفان نظام اسلامی، به عدم اجرای اصل طراز اول استناد می‌کردند. چه می‌گوییم؟ حتی خسرو روزبه، مبارز مشهور چپ، نیز زمانی که می‌خواست مبارزات حد خود بر ضد رژیم شاه را توجیه کند، از غیر قانونی بودن قوانین کشور به علت عدم اجرای اصل طراز اول سخن گفت و به نقش مجتهدین ناظر به قوانین مجلس در رد لوائح استعماری اشاره کرد! (رجوع کنید به کتاب: «محاکمه و دفاع خسرو روزبه»، صص ۷۲-۷۰).

البته انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، از مرحله مشروطه خواهی و سلطنت مشروطه گذشته و به نقطه بسیار بالاتری رسیده است که همان تاسیس نظام اسلامی در پرتو ولایت فقیه باشد، ولی بهر روی، انقلاب مزبور و نظام برآمده از آن، در چیدمان ساختار حکومت جدید، و آرایش نهادهای سیاسی آن، از تجربه گران و پر بار مشروطیت بهره جسته است.

از فرصتی که در اختیار ما نهادید متشکریم. من هم از شما متشکرم و برایتان آرزوی دوام خدمت به اسلام و ایران را دارم.

بله کاملا، و سابقه این امر در همان عصر قاجار، به اوایل پیدایش این سلسله برمی‌گردد. شما پرونده جنگهای ایران با روسیه و انگلستان در نیمه اول دوران قاجار را ورق بنیزید. در جریان جنگ ایران و روس تزاری، کشورمان تقریبا برای اولین بار به طور بسیار جدی با رژیمهای زورمند و متجاوز غرب روبرو می‌شود و بخشهایی از آن (در اثر سستی‌ها و احمقان خیانت‌های برخی از امرا و دولتمردان، و زورگویی بیگانگان) تجزیه می‌گردد و به دنبال این امر، مناطق مهمی چون قفقاز و هرات از پیکر ایران جدا می‌شود. همزمان با این رویدادهای تلخ، نطفه‌های یک مقاومت ملی در برابر هجمه بیگانگان، شکل گرفته و در طول زمان بارور می‌گردد.

در ماجرای گریبایدوف (سفیر متکبر و دژآهنگ روسیه در ایران) می‌بینیم که وی (به بهانه اجرای مواد قرارداد) بانوان قفقازی مسلمان شده را که حتی به نکاح پاره‌ای از شخصیت‌های طراز اول سیاسی (مثل آصف الدوله، داماد فتحعلی شاه) در آمده بودند، به زور از حرمسرا بیرون می‌کشد و به سفارت روسیه می‌برد. در پی این امر، یک موج خروشان اعتراض مردمی در پایتخت (که نسبتی با آیت‌الله حاج میرزا مسیح مجتهد تهرانی دارد) به راه می‌افتد و تلاش دستگاه حاکمه (که در برابر قدرت امپراطور تزاری احساس ضعف و وادگی کرده و احمقان بعضی از اجزای آن با روسها سر و سر نیز دارند) برای جلوگیری از قیام مردم به جایی نمی‌رسد و مترضان، همچون سیل خروشان، به خانه وزیر مختار می‌ریزند و او را با همه همراهان به استثنای یک تن می‌کشند و محبوسین را آزاد می‌کنند. در آن ماجرا، آن گونه که رضاقلی هدایت (مورخ مشهور عصر ناصری) در تاریخ روضه الصفا و دیگران در دیگر آثار دارند، مردم فریاد بر می‌آورند که اگر دربار بخواهد در مقابل این حرکت اعتراضی بایستد، ما شاه را هم به سلطنت نخواهیم شناخت! می‌بینیم که جنبش، به طور همزمان، استعمار خارجی و استبداد داخلی را، یکجا هدف می‌گیرد، و نطفه‌های معارضه و مقاومت ملت در برابر بیگانه مهاجم و نیز دولت مرکزی که در برابر بیگانگان سست عنصر بوده یا احمقان گرایش به سازش دارد، بسته می‌شود و ما این مساله را در جنبش‌های بعدی تاریخ ایران نیز مشاهده می‌کنیم.

زمانی که قرارداد استعماری امتیازات رویتر توسط ناصرالدین شاه و وزیر فراماسون و آنگلو فیل او: میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، منعقد می‌شود، باز مردم ایران، جلوه‌ای از قیام و معارضه با استبداد و استعمار را به رهبری فقیهی دیگر: آیت‌الله حاج ملاعلی کنی، تجربه می‌کنند، چندانکه شاه ناچار می‌شود وزیر عقاد قرارداد را موقتا عزل و اجرای قرارداد را برای همیشه متوقف سازد.

در ماجرای نهضت تنباکو، این معارضه و مقابله، اوج و موج بیشتری می‌گیرد. در نهضت مزبور، هرچند «اولویت مبارزاتی» عمدتا ستیز با کمپانی فرنگی (رژمی) است و جنبش اول و بالذات، وجه «ضد استعماری» دارد، ولی عملا با دستگاه استبدادی نیز که قرارداد استعماری را امضا کرده و حافظ و پشتیبان آن است، به سختی درگیر می‌شود. زمانی که مردم تهران (خشمگین از دستور تبعید میرزای آشتیانی، فقیه متنفذ پایتخت، از سوی شاه) به ارک سلطنتی می‌ریزند و بر ضد شخص شاه، شعارهای تند سر میدهند، ملت ایران در جای جای کشور، تحت رهبری پیشوایان مذهبی گامهای بلندی را به سمت مبارزه با استبداد و استعمار بر می‌دارد.

پس از پیروزی نهضت تنباکو، قدرت و نفوذ «ملی دینی» روحانیت، افزایش چشمگیری پیدا



عاقده قرارداد استعماری

و ثوق الدوله از بازیگران عصر مشروطیت است که در مشروطه اول، نایب رئیس مجلس و سرپرست کمیسیون دارایی بود و از او و تقی زاده به عنوان کسانی یاد می‌شود که در تدوین متمم قانون اساسی «بیش از همه... با عقاید روحانیون مبارزه نمودند»^۱.

پس از فتح تهران عضو هیات مدیره‌ای شد که در نقش شورای انقلاب، مسائل مهم کشور (نظیر عزل و اخراج شاه) را اداره می‌کرد و از سوی همان هیات (که صحنه گردانان اصلیش مثل خود او ماسون بودند)^۲ به عضویت دادگاه انقلابی برگزیده شد که حکم به اعدام شیخ را امضا کرد. در خلع سلاح ستارخان و ماجرای خونین پارک اتابک نیز بی‌نقش نبود و در اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها به ایران به عنوان وزیر خارجه پیشنهاد انحلال مجلس دوم را داد که پس از تصویب توسط دولت و ناصرالملک، با خشونت به دست پیرم اجرا شد.^۳

پس از جنگ جهانی اول به نخست‌وزیری رسید و با گرفتن رشوه از انگلیسی‌ها، قرارداد ۱۹۱۹ را با آنها بست که با مخالفت شدید شهید مدرس و یارانش روبرو و ملغی گردید. بیاس این خیانت بزرگ، لرد کرزن (وزیر خارجه بریتانیا و طراح اصلی قرارداد) پس از برکناری و طرد وی از سوی شاه و ملت ایران، در تلگراف به مستر نورمن (سفیر انگلیس در ایران) نوشت: «...خواهش می‌کنم پیام تشکرآمیز و مراتب قدردانی مرا به حضرت اشرف و ثوق الدوله برای خدمت شایانی [[که وی به مملکت خود و مصالح مشترک ما از تاریخ صدارت خویش در آگوست ۱۹۱۸ تا موقع کناره‌گیری، پس از دو سال زحمت طاقتفرسا، انجام داده است ابلاغ نمایند... مطمئن هستم که در هر موقع لازم شود از نصایح و راهنمایی‌های ذی‌قیمت خود در راه منافع دولتم، سفارت انگلیس را بی‌نصیب نخواهد گذاشت»^۴.

ایجاد انحطاط در اخلاق عمومی و پی‌ریزی مجلس فرمایشی برای اولین بار در تاریخ مشروطه، ایرادی است که به وثوق گرفته‌اند.^۵ به قول نورمن: «سیاست»



دولتش در ۳ کلمه خلاصه می‌شد: استتار، ارتشا و اختناق! مطلعین به‌درستی کودتای رضاخانی را عمل به مواد قرارداد ۱۹۱۹ (در پوشش لغو آن) می‌دانند؛ و اینجاست که به ارتباط «ژرف» و وثوق الدوله با سیاست‌های «استعماری» پهلوی (خلع ید از روحانیت، کشف حجاب و...) می‌رسیم. برای نمونه، در زمان عقد قرارداد ۱۹۱۹ مخالفان وثوق معتقد بودند: با قرارداد مزبور «نه تنها تمام مستشاران دوایر ایران در آتیه باید انگلیسی باشند، وظایف حکام شرع نیز... از روحانیان سلب و به قضا و دادباران انگلیسی سپرده خواهد شد»^۶.

او در بلوای کشف حجاب نیز پیشگام بود^۷ و همچنین «از هنگامی که از سفر اول اروپا برگشته بود [۱۳۰۵] لباس متحدالشکل یعنی کت و شلوار می‌پوشید و کراوات هم به کار می‌برد... او کلاه پهلوی نیز بر سر نهاد»^۸.

و وثوق در ۱۳۱۴ از سوی رضاخان به ریاست فرهنگستان رسید و «در هفته پایانی دی ماه، جشن

نهضت بانوان را... در فرهنگستان بر پا داشت»^۹ و البته او نیز در ۱۳۱۷ مقامش را از دست داد و از ترس دیکتاتور به اروپا رفت. وثوق الدوله در بهمن ۱۳۲۹ درگذشت.

پانویس‌ها:

- ۱- فتح تهران، عبدالحسین نوایی، ص ۲۲۱ • ۲- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، ص ۱۱۹۹ و ۱۲۰۱؛ شرح حال رجال ایران، ۱۰۴/۳ • ۳- دولتهای ایران در عصر مشروطیت... ح.م. زاوش، صص ۱۲، ۱۳، ۱۴۱-۱۴۰، ۴- همان، ص ۱۴۱ • ۵- قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، س. علی آذری، صص ۲۶-۲۵؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲۶۰/۵ • ۶- ماهنامه آموزش و پرورش، سال ۱۳۵۰ ش. ۸، ص ۵۹؛ رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، زاوش، ص ۲۴۴ • ۷- ر.ک. کلیات مصور میرزاده عشقی، صص ۱۰۷-۱۰۸، ۳۱۰ • ۸- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ۳۰۹/۲، راجع به رشوت ستانی وثوق الدوله در جریان قرارداد ۱۹۱۹ و نیز اخاذیهای او در سالهای پس از شهریور بیست ر.ک. شرح حال رجال ایران، ۲۵۰/۸ • ۹- تلگراف محرمانه نورمن به کرزن ۴ روز پس از کودتای ۱۲۹۹ (قتل اتابک... ص ۲۷۵)؛ تلگراف مستشارالدوله به مخبرالسلطنه پس از کودتا در باره قرارداد ۱۹۱۹ (آینده، سال ۷، ش ۹-۱۰، ص ۷۲۵)؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲۷۶/۴ • ۹- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹، ۱۰۷/۱ • ۱۰- خاطرات و خطرات، ص ۴۰۷. مقاله وثوق الدوله در مدح کشف حجاب و خانواده پهلوی به عنوان «موسس این اساس و راهنمای سعادت و ترقی کشور» ایران، در دیوانش آمده است. آنجا می‌خوانیم: «از این که افتخار تقدیم عرایض در این مجلس که از نقطه نظر تازه شدن تاریخ کشور عزیز ما دارای اهمیت فوق‌العاده و بی‌نظیری است، به بنده داده شده و مخصوصاً از تشریف فرمایى والا حضرت‌های همامیون... که موجبات افتخار و سربلندی حاضرین و تشویق ترقی و تجدد مهمی که در کشور ما به فرمان پدر تاجدار و عظیم الشان انجام می‌گیرد فراهم نموده‌اند تشکر می‌کنم و از این که ایام زندگانی به من آن قدر مجال داده که علائم روز افزون برتری یافتن... ایرانیان در شئون مادی و معنوی... را به رأی العین می‌بینم سپاسگزارم. هر چند حضار محترم همه بهتر از بنده به اهمیت این اصلاح بزرگ و اساسی که در این ایام در کشور ما انجام گرفته آگاه هستند ولی در نظر بنده این واقعه مهم تاریخی آن قدر دارای نتایج عظیم است که اگر موضوع را به اشکالی و بداهت واگذاشته و بگذاریم حق تشکر خود را نسبت به موسس این اساس و راهنمای سعادت و ترقی کشور خود ادا نکرده‌ایم!» (آثار وثوق، مقدمه علی وثوق، ص ۱۹۹) • ۱۱- وثوق الدوله، ابراهیم صفایی، صص ۱۷۴-۱۷۳ • ۱۲- همان، ص ۱۷۶.

در جریان نهضت عدالتخواهی مردم ایران، روحانیت و بویژه شیخ فضل‌الله نوری نقش انکارناپذیری داشتند. شیخ شهید در محضر عالم محتاط و بزرگی همچون مرحوم آیت‌الله میرزا حبیب‌الله رشتی، پرورش یافته و آن‌گاه که به تهران آمد و مبارزات خود را آغاز نمود از حمایت قاطع مراجع وقت بویژه آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه الوثقی بهره برد. در آن روزگاران، همه به مقام عالی علمی و تقوایی شیخ شهید واقف بودند لکن در میان ایشان، ارادات عبدالملک رجل خوشنام و وطن‌دوست قاجار از جنس دیگری بود.

متقابلاً در جبهه روبرو نیز کسانی بودند که به کشور و ملت خویش پشت کرده و در برابر جنبش مردم صف‌گسترده‌ای آراسته بودند و همان کسان در فرجام، این جنبش پرشور و مردمی را به انحراف کشانده و به آنجا رساندند که از دل آن، قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ و دیکتاتوری سنگین و خشن رضاخانی سر برآورد. کسانی همچون وثوق الدوله (عامل انعقاد قرارداد ۱۹۱۹) و حسینقلی خان نواب معروف به «دو تذکره‌ای» از این قماش‌اند. در دو صفحه پیش‌رو می‌کوشیم با بعضی از چهره‌های شاخص دو جناح یاد شده آشنا شویم.

نواب «دو تذکره‌ای»

ظاهره شکوهی

حسینقلی نواب پسر جعفرقلی خان سال ۱۲۴۰ش در شیراز متولد شد. وی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در ایران به هندوستان رفت و مدتی در آنجا به تحصیل اشتغال داشت و زبان انگلیسی را به خوبی فرا گرفت. سپس به انگلستان عزیمت نمود و تحصیلاتی در حد متوسط انجام داد و سال ۱۲۶۰ به ایران بازگشت. ابتدا در بانک شرقی انگلیس مشغول به کار شد، پس از آن به استخدام شرکت رژی درآمد و تقریباً نماینده تام‌الاختیار شرکت در استان فارس و بنادر جنوب بود. سپس به توصیه عمویش در وزارت امور خارجه استخدام شد و با سمت مترجم و نایب اول سفارت به لندن رفت و پس از ۶ سال در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه به ایران مراجعت کرد و در وزارت امور خارجه (اداره انگلیسی) مشغول به کار شد و در سال ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۴ش در وزارت امور خارجه به ریاست اداره دول غیرهمجوار منصوب شد.

نواب در جریان مشروطیت فعالیت‌های آشکار و نهان داشت و رابط سفارت انگلیس و تجار و اصناف بود. در همان ایام به گروه فراماسون‌ها پیوست و پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس اول به وکالت مجلس انتخاب شد.^۱ او همچنین عضو و رئیس کمیته مرکزی حزب دموکرات بود و حزب از طریق وی روابط مستحکمی با انگلستان داشت.^۲ پس از به توپ بستن مجلس، مخفیانه اقداماتی را



علیه محمدعلی شاه آغاز نمود و تقریباً اقدامات مشروطه‌خواهان در تهران با صلاحدید او انجام می‌گرفت و در جریان استبداد صغیر به عضویت کمیته سری که فراماسون‌های ایران آن را اداره می‌کردند درآمد.^۳ پس از فتح تهران و خلع محمدعلی میرزا ۱۲ تن از اعضای لژ بیداری از جمله حسینقلی نواب تحت عنوان «هیات مدیره انقلاب» زمام کشور را به دست

گرفته و عده‌ای را به عنوان هیات قضا دادگاه عالی انقلاب برگزیدند تا دشمنان مشروطیت را محاکمه و به کیفر برسانند. ولی به جای محاکمه دشمنان واقعی ملت، عناصر ضد فراماسونری از جمله شیخ فضل‌الله نوری را دستگیر و پس از محاکمه صوری و فرمایشی دستور اعدام وی را صادر نمودند.^۴

حسینقلی نواب چهره مرموز و تاثیرگذار تاریخ مشروطه و از خدمتگزاران دولت انگلیس است که از تحسن سفارت انگلیس در صدر مشروطه تا جلسات مخفی لژ بیداری، گریزاندن عناصر تندرو به سفارت انگلیس در روز به توپ بستن مجلس و ترور شیخ فضل‌الله در استبداد صغیر گرفته تا اعدام شیخ و تشکیل هیات مدیره موقت انقلاب پس از فتح تهران و خلع سلاح مجاهدین تبریز در پارک اتابک همه جا او را صحنه‌گردان اصلی و هادی و ملجا مشروطه‌چیان تندرو و سکولار می‌بینیم.^۵

وی در انتخابات دوره اول و دوم مجلس از تهران به وکالت انتخاب شد و در سال ۱۲۸۹ از طرف میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک به وزارت امور خارجه منصوب گردید. عمر وزارت وی به علت مخالفت و اعتراض روسها کوتاه بود.

مشارالیه از جمله افرادی بود که گذرنامه انگلیسی داشت و زمانی که در دوران مشروطه به برخی از مقامات مهم دولتی منصوب شد روسها به دولت ایران اعتراض کردند. روی این مخالفت‌ها نواب یک گذرنامه ایرانی هم گرفت و از آن پس به حسینقلی خان نواب «دو تذکره‌ای» شهرت یافت.^۶ نواب در دوره سوم نیز از حوزه شیراز به نمایندگی انتخاب شد و با شروع جنگ جهانی اول با سمت

وزیرمختار به برلن عزیمت کرد. در سال ۱۳۰۲ ش به تهران احضار و نسبت به حصول مطالبات بانک استقراضی سابق از اشخاص، فعالیت زیادی نمود و مطالبات معوقه بانک را که دولت جدید شوروی به ایران بخشیده بود وصول کرد.

در سال ۱۳۰۷ که بانک ملی ایران تاسیس شد نواب عضو هیات نظارت آن بانک شد. در پی رسیدگی به حساب و کتاب بانک به بیلان جعلی بانک ملی پی برد و پرونده‌های سوءاستفاده تیمورتاش توسط او برملا گردید. او در دوره ششم مجلس (۱۳۰۹) نماینده شیراز شد و سرانجام در سال ۱۳۲۴ ش در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.^۷

پانویس‌ها:

۱. باقر عاقلی، زندگینامه و شرح حال وزرای امور خارجه ۱۱۹۸، ۱۳۵۷، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹ • ۲. علی ابوالحسنی (منذر)، شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، خاطرات به... تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴، ص ۱۶۲.
۳. اسماعیل رائین، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ای.جا. بی‌نا، ۱۳۴۷، ص ۳۱۵.
۴. حسین ملکی، نقد و تحقیق تاریخی، ج ۱، تهران: نشر اشاره، ۱۳۷۰، ص ۳۹.
۵. علی ابوالحسنی (منذر)، آخرین آواز قو، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵، ص ۴۶.
۶. علی ابوالحسنی (منذر)، شیخ ابراهیم زنجانی، ص ۱۶۳ • ۱۶۴.
۷. باقر عاقلی، پیشین، ص ۱۲۱.

خמוש خروشان



آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی «صاحب عروه» (۱۳۳۷-۱۳۴۷ق) مرجع عام تشیع در عصر مشروطه است که بویژه پس از فوت آخوند خراسانی اکثریت قاطع شیعیان به تقلید وی درآمدند و مطیع حکم و فتوایش گشتند! محدث قمی، وی را «سید عالمان امت و شیخ طائفه، پرچمدار تشیع و قطب آسیای شریعت... و مایه برکت روزگار ما» می‌شمرد و فقهای بزرگ شیعه نوعاً آغاز مرجعیتشان را با نشر حواشی خویش بر «عروه‌الوثقا»ی او اعلام می‌کنند. از محضرش شخصیت‌های برجسته‌ای همچون حاج شیخ عبدالکریم حائری و حاج آقا حسین بروجرودی برخاسته‌اند که جهان دانش به وجودشان مفتخر است. به نوشته ملکزاده: «میردان و مقلدین زیاد در ایران داشت و عشایر شیعه عراق عرب، از او تقلید می‌کردند و او را پیشوای مطلق خود می‌دانستند و هر گاه ضرورت ایجاب می‌کرد ممکن بود هزارها عرب مسلح تحت اختیار او گذارند و احکامش را با آهن و آتش پیش ببرند».

صاحب عروه نسبت به دسایس استعمار، و شیوه‌های مرموز نفوذ آن در جامعه اسلامی - که گاه زستی دلسوزانه هم به خود می‌گیرد - سخت حساس بود و مدارایش با حکومت‌های ایران و عثمانی، و نیز عدم قبول پول «موقوفه اود» - که انگلیسها پس از اشغال هند بر آن چنگ انداخته بودند - به

استاد شیخ

سهیلا عین‌الله‌زاده

حاج میرزا حبیب‌الله رشتی از علمای روحانی و از مراجع تقلید عالم تشیع و از شاگردان میرزا شیخ مرتضی انصاری، سال ۱۳۲۴ ق در املش متولد شد. در ۱۸ سالگی همراه پدرش میرزا محمدعلی خان راه هجرت در پیش گرفت و عازم حوزه علمیه قزوین شد و پدر لوازم معیشتش فراهم ساخت و همسری نیز برای وی برگزید تا فارغ‌البال به تحصیل علوم دینی بپردازد.

میرزا حبیب‌الله در درس علامه آخوند «ملا عبدالکریم ایروانی» از فقهای برجسته و نامدار قرن سیزدهم هجری به فراگیری فقه و اصول پرداخت و در ۲۵ سالگی از سوی ایشان به مقام عالی اجتهاد نائل آمد و با نظر ملا عبدالکریم، خود را برای سفر به املش مهیا ساخت. سال ۱۲۵۹ ق از قزوین به املش بازگشت و ۴ سال مرجع امور دینی مردم بود. سپس با خانواده خود برای تکمیل مدارج علمی به نجف اشرف مشرف شد و ۳ سال از درس مرحوم شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) بهره برد تا این که روزی در اثنای درس، اشکالی به ذهنش رسید و تکاپویش در طریق حل آن مشکل، زمینه آشنایی و سپس ارتباط جدی و دیرپای وی با شیخ اعظم انصاری را فراهم ساخت، لذا مصمم بر اقامت در نجف شد و حدود ۷ سال از محضر شیخ بهره برد.

پس از مرحوم شیخ انصاری کرسی تدریس حوزه علمیه نجف به وی انتقال یافت. در حلقه درس وی شاگردان زیادی از علما، فضلا و مجتهدان حاضر می‌شدند و شاگردان بسیاری از درس وی به مقام اجتهاد نائل آمدند.

حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، مدرس والامقام و پرشاکردی که «از روی عمد تجاهل می‌ورزید و شاگردان خود را نمی‌شناخت و گوش به حرف آنان نمی‌داد تا از او پول و اجازه اجتهاد نخواستند» در تفریط خویش بر رساله کوچک اما محققانه‌ای که مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری، پیرامون قاعده فقهی «ضمن الید»، نگاشته و ضمن آن به نقل اقوال و نقد آراء فقها در این زمینه پرداخته است، شیخ شهید را از نقطه نظر علمی در اوج قله تحقیق و تدقیق، شناخته و مرجعی شایسته و مجتهدی ماهر و متبحر و کامل و جامع شمرده است و در این میان، از جمله تعبیرات لطیف و پر معنایی که وی در توصیف فرد طراز اول حوزه و «نور دیده خویش، شیخ فضل‌الله» به کار گرفته، تعبیر «العالم الاواه» یعنی عالم پرسوزوگنداز است. که این امر، خود ارزش مفاد تقریظ حاجی بر رساله مزبور را بیشتر می‌سازد.

نامبرده صاحب کتبی در فقه و اصول از جمله «بدایع الافکار» در اصول فقه است. مرحوم میرزا حبیب‌الله سه پسر داشت که هر سه از علمای عصر خود بودند. ویژگی‌های اخلاقی میرزا او را به شخصیتی وارسته تبدیل کرد که زهدش زبانزد خاص و عام بود. وی در سال ۱۳۱۲ ق. در نجف در گذشت و در صحن مطهر امیرمومنان به خاک سپرده شد.

همین امر برمی‌گشت و جهت ضداستعماری داشت. ضدیتش با مشروطه (سکولار) نیز بدین علت بود که دست دشمن را در آستین آن هویدا و دیگ پلوی سفارت را در پیشبردش برپا می‌دید! نیز باید از فتاوی او بر ضد اشغال ایران و لیبی و عراق توسط روس و ایتالیا و انگلیس یاد کرد که از برگهای زرین حیات سیاسی او است. چنانکه از خطر نفوذ و سلطه اقتصادی استعمار نیز غافل نبود و در این زمینه می‌توان به حمایتش از تاسیس شرکت اسلامی (اصفهان، ۱۳۱۶ ق) اشاره کرد.

سیره مستمر سید در امور سیاسی، چنانکه خود کرارا گفته: کسب اطلاع دقیق از چند و چون حوادث و سپس انتخاب پخته‌ترین نوع برخورد با آنها و اقدام قاطع و مدبرانه در این راه بود و از اقدامات شتابزده و احساساتی، سخت پرهیز داشت و اگر کسانی، مغرضانه یا ساده‌لوحانه، او را در قبال حوادثی که بر جوامع اسلامی می‌گذشت عنصری بی تفاوت و کناره‌گیر! شمرده‌اند سخت به خطا رفته‌اند. نامه‌های بسیار او پیش و پس از مشروطه به علمای ایران و نیز فتاویش بر ضد اشغالگران روسی و انگلیسی و... بوضوح نشانگر اهتمامش به حل مشکلات جامعه اسلامی، با حفظ متانت و احتیاط در برخورد با قضایا است. در صدر مشروطه، از امضای بی قید و شرط مجلس شورا که از ماهیت و نیز عملکرد اعضای آن در آتیه بی اطلاع و نگران بود - تن زد و حمایت از مجلس را منوط به انطباق کامل مصوبات آن با موازین شرع شمرد. زمانی نیز که عناصر تندرو (گروه تقی‌زاده) زیر نقاب هواداری از آزادی و ستیز با استبداد، به «مبارزه با دین و روحانیت» پرداختند، به جلوگیری کوشید و در این راه سختی‌ها کشید.

وجه نظرش نسبت به مشروطه، همسو با آرا و نظریات حاج شیخ فضل‌الله بود و نگاه که شیخ در حضرت عبدالعظیم^ع تحسن جست، مجدانه به حمایت برخاست و در برابر جوسازی و تهدید گروه‌های فشار فرمود: این امر، راجع به دین اسلام است و حفظ جان و آبرو و شوکت مذهب (جعفری^ع) و خونها «باید بشود و این معنی، جز به مطابقت با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم باک ندارم، چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست بردارم». فرزندش سیداحمد در تهران بوده، با شیخ نوری ارتباط و تعامل داشت و همواره اخبار مرکز را همراه با تحلیل حوادث و نیز پیشنهادهایی درباره چگونگی برخورد با آنها، برای پدر ارسال می‌کرد و شاهد این امر، نامه‌های بسیاری است که در مشروطه از وی به پدر در دست می‌باشد.

پانویس‌ها:

- ۱- اعیان‌الشیعه، سید محسن امین، ۴۳/۱۰.
- ۲- فوائدالرضویه، ۵۹۶/۲-۵۹۷.
- ۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۵۱۲/۳.
- ۴- رسالت... شیخ شهید فضل‌الله نوری، ترکمان، ص ۳۰۸.

پرونده

نایب السلطنه مشروطه و مقلد شیخ!



عضدالملک نایب‌السلطنه احمدشاه شخصیت خوشنامی است که مورخان وی را به دینداری و وطن‌دوستی ستوده‌اند. ملک‌زاده از او به عنوان فردی «موقر، مودب، باشخصیت، مورد اعتماد و احترام عموم طبقات ملت و رجال دولت» یاد می‌کند که «در خیرخواهی و ملت‌دوستی او کسی تردید نداشت... و هرگاه ملت ایران را قوم یا طایفه‌ای ببیند باید عضدالملک را شیخ الطائفه نامید». به اعتبار این نفوذ و محبوبیت همواره در مواقع بحرانی، واسطه بین دولت و علما بود و در صدر مشروطه مأموریت یافت علما را از موافقت شاه با تشکیل مجلس شورا مطلع ساخته و محترمانه به تهران بازگرداند. در کشاکشهای مشروطه نیز همواره به اصلاح روابط میان طرفین می‌کوشید و مانعی در برابر خشونت‌های شاه بود. نامه مهمی که چندی پس از شهادت شیخ فضل‌الله به ثقه‌الاسلام تبریزی نوشته و در آن از تصویب مقرری هنگفت ماهیانه توسط مشروطه‌خواهان فاتح برای شاه مخلوع، و تقلید کورکورانه‌شان از انقلابیون فرانسه شدیداً انتقاد می‌کند، بوضوح بازنمای روحیه ضد استبدادی و ضد استعماری اوست.

چنین شخصیتی، از مریدان بسیار صمیمی شیخ شهید و حتی مقلد وی بود و در تسویه بخشی از دیون ایشان پس از شهادت نقش داشت. روابطش با شیخ چنان بود که، عناصر سکولار، در آستانه اعدام شیخ، با تمهیدات موزیانه‌ای توسط مشروطه‌خواهان فاتح برای شاه نواب، عضدالملک را خام کردند که متوجه این عمل ننگین نشود. چه می‌دانستند در صورت اطلاع، به هر قیمت شده مانع از این جنایت بزرگ خواهد شد. چنانکه وقتی از شهادت شیخ اطلاع یافت «خیلی برآشفته شد» و به مسیبین آن «بسختی پرخاش کرد». پسر ذکاءالملک فروغی می‌گوید: «من شاهد بودم که... به سر و صورت خود می‌کوبید و شیون و زاری می‌کرد و از این که مجتهدی را اعدام کردند اشک می‌ریخت».

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تاریخ انقلاب مشروطیت... ۱۲۹۸/۶ - ۲- تاریخ مشروطه کسروی، ص ۵۲۸ و ۵۶۲ - ۳- مجموعه آثار... ثقه الاسلام... فتحی، ص ۳۲۷
- ۴- زندگی طوفانی، تقی زاده، صص ۱۲۸ ۱۲۹؛ یادنامه تقی زاده، ص ۸۰؛ رهبران مشروطه، صفایی، ۴۸۶/۲؛ نهیب جنبش ادبی... تندر کیا، ص ۲۵۷ - ۵- نقل از: مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی - ۶- زندگی طوفانی، صص ۱۲۹ ۱۳۸؛ رهبران مشروطه، ۴۸۶/۲ - ۷- ذکاءالملک فروغی و شهریور ۲۰، عاقلی، ص ۲۴۱.



پی‌نوشت‌ها:

۱. گلشن ابرار: خلاصه‌ای از زندگی اسوه‌های علم و عمل از ثقه‌الاسلام کلینی تا آیت‌الله خامنه‌ای، ج ۱، تهیه و تدوین جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم؛ نشر معروف، صص ۳۷۸ - ۳۷۹.
۲. علی ابوالحسنی (منذر)، پایداری تا پای دار: سیری در حیات پربار علمی، معنوی، اجتماعی و سیاسی شهید حاج فضل‌الله نوری، صص ۱۶۹ ۱۷۰.
۳. محمدعلی (صدرالدین) قربلی لاهیجی، پیشینه تاریخی - فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن؛ نشر سایه، ۱۳۷۵، ص ۲۴۳.
۴. علی ابوالحسنی (منذر)، پیشین، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲.
۵. گلشن ابرار، ج ۱، پیشین، صفحات ۳۸۰-۳۸۲ و ۳۸۴.



به کوشش رزینا میری

شهید آوینی، سید شهیدان
آل قلم سخنی نغز دارد:
عهد فجر، آخرین دوره
اضمحلال تاریخی این قوم است
پیش از سلطه تمام عیار شیطان
پیر... و نمی دانم آن آشی که در
سفارت انگلیس پخته بودند چه
معجونی بود که همه را
«آشخور» کرد، غیر از روزه‌ها
را. کفر فرنگی مثل آسفالت
سیاه داشت همه کرتها و مزارع
سرسبز را می پوشاند تا راه
اتومبیل را هموار کند و از آن
بدتر، آدمها را بگو که هفتاد و دو
رنگ شهر فرنگ، آنقدر
مستشان کرده بود که شاخهای
شیطان را زیر کلاه رسمی
«میرزا ملکم خان» ها و کلاه
شاپوی «تقی زاده» ها نمی دیدند
و آنقدر در خط و خال کراواتی
که گریبانگیرشان شده بود غرق
شده بودند که سر ریسمان را
نمی دیدند که در دست کیست...»
[قبلمهایی که من دیدم، (مرتضی آوینی با
نام مستعار: فرهاد گلزار، مندرج در: سوره،
دوره دوم، ش ۱، فروردین ۱۳۶۹، ص ۴۴)
در دو صفحه پیش رو، هم با
جماعت آشخور (همچون سید
ضیاء، پیرم، کرسی نشینان لژ
بیداری: ابراهیم زنجانی و...)
روبه رو می شویم و هم با حضرت
شیخ شهید نوری و ستارخان،
سردار دلیری که همچون شیخ،
فرجامی غم آلود داشت.



مبارزه همه جانبه

اعتصاب بازاریان تهران در آستانه مهاجرت علما به قم در اعتراض به اقدامات عین الدوله



سردار و سالار ملی

ستارخان و باقرخان در روزهای مبارزه



نسیم آزادی

افتتاح مجلس شورای ملی

روز افتتاح مجلس شورای ملی ایران و اطلاق نظام



سفر عشق

شیخ هنگام سفر حج داخل سفارت ایران در عثمانی (۱۳۱۹ق)



دو چهره

بیرم خان ارمنی فرمانده مجاهدین در فتح تهران با لباس رزم و لباس سراپا غربی



نفوذی ها

سید ضیاء طباطبائی در صفوف مشروطه خواهان



جرقه انفجار

عکس موسیو نوز در لباس روحانیت؛ یکی از عوامل بروز انقلاب در مردم



دیگ پلوهای سفارت

آشپز داخل سفارت انگلیس در دوران تحصیل مشروطه خواهان



دم خروس

شیخ ابراهیم زنجانی عامل اعدام شیخ فضل الله در لژ ماسونی



روحانی نما

از چپ: ملک المتکلمین، مهدی ملک زاده و اردشیر جی (سر جاسوس انگلیس)



روزها و لحظه‌های واپسین حیات شیخ چگونه گذشت؟

استقبال از شهادت



از راست: شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری، شیخ فضل‌الله نوری

تویی؟! بی‌رم گفت: «بله، شیخ فضل‌الله تویی؟!». آقا جواب داد: «بله منم!». بی‌رم گفت: «تو بودی که مشروطه را حرام کردی؟!». آقا جواب داد: «بله من بودم و تا ابدالهر هم حرام خواهد بود [البته معلوم است که مراد شیخ از مشروطه، چه مشروطه‌ای می‌باشد؟! مشروطه‌ای که «خوانین سهامدار عمده نفت داری» موسس آن باشند و به قول خود شیخ، از دیگر پولی سفارت انگلیس، سردر آورده باشد!] موسسین این مشروطه، همه لامذهبین صرف هستند و مردم را فریب داده‌اند». آقا رویش را از بی‌رم برگرداند و به حالت اول خود در آمد.

در این موقع که این کلمات با هیبت مخصوصی از دهان آقا بیرون می‌آمد نفس از در و دیوار بیرون نمی‌آمد، همه ساکت گوش می‌دادند، تن من رعشه گرفت، با خود می‌گفتم این چه کار خطرناکی است که آقا دارد در این ساعت می‌کند، آخر بی‌رم رئیس مجاهدین! و رئیس نظمیه آن وقت بود!

در پای دار

«... آقا با طمانینه برخاست و عصا زان به طرف در نظمیه رفت. جمعیت، جلوی در نظمیه را مسدود کرده بود. آقا زیر در مکث کرد. مجاهدین مسلح مردم را پس و پیش کرده راه را جلوی او باز کردند. آقا همان طور که زیر در ایستاده بود نگاهی به مردم انداخت و رورا به آسمان کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «و افوض امری الی الله، ان الله بصیر بالعباد» و به طرف دار به راه افتاد... روز سیزدهم رجب ۱۳۲۷ قمری بود. روز تولد امیرالمومنین علی^ع بود. یک ساعت و نیم به غروب مانده بود. در همین گیراگیر باد هم گرفت و هوا به هم خورد. آقا ۷۰ ساله بود و محاسنتش سفید شده بود. همین طور عصا زان به آرامی و طمانینه به طرف دار می‌رفت و مردم را تماشا می‌کرد تا نزدیک چهارپایه دار رسید. یک مرتبه به عقب برگشت و صدا زد.

«نادعلی» (نوکر حاج شیخ)... نادعلی فوراً جمعیت را عقب زد و پرید و خودش را به آقا رسانید و گفت: «بله آقا!... مردم که یک جار و جنجال جهمی راه‌انداخته بودند یک مرتبه ساکت شدند و می‌خواستند ببینند آقا چه کار دارد، خیال می‌کردند. مثلاً وصیتی می‌خواهد بکند، حالا همه منتظرند ببینند آقا چه کار دارد... دست آقا رفت توی جیب بغلش و کیسه‌ای در آورد و انداخت جلوی نادعلی و گفت: «علی این مهرها را خرد کن!... الله اکبر کبیرا. ببینید در آن ساعت صاحب، این مرد ملتفت چه چیزهایی بوده، نمی‌خواست بعد از خودش، مهرهایش به دست دشمنانش بیفتد تا سندسازی کنند... نادعلی همانجا چند تا مهر از توی کیسه در آورد و جلوی چشم آقا خورد کرد. آقا بعد از این که از خورد شدن مهرها مطمئن شد به نادعلی گفت: «برو!» و دوباره راه افتاد و به پای چهارپایه زیر دار رسید. پهلوی چهارپایه ایستاد. اول عصایش را به جلو میان جمعیت پرتاب کرد. قاپدند. عبای نازک مشکی تابستانه‌ای دوشش بود. عبا را در آورد و همان طور به جلو میان مردم پرتاب کرد. قاپدند.»

«زیر بغل آقا را گرفتند و از دست چپ رفت روی چهارپایه. رو به بانک شاهنشاهی و پشت به نظمیه قریب ۱۰ دقیقه برای مردم صحبت کرد. چیزهایی که از حرفهای او بگویم خورد و بیادم مانده این جمله‌ها هستند: «خدایا تو خودت شاهد باش که من آنچه را که باید بگویم به این مردم گفتم... خدایا تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم،

دادند. آقا عبایش را همان نزدیکی روی صحن اتاق پهن کرد و نماز ظهرش را خواند، اما دیگر نگذاشتند نماز عصرش را بخواند. آقا این روزها همین طور مریض بود و پایش هم از همان وقت تیر خوردن همین طور درد می‌کرد. زیر بازوی او را گرفتیم و دوباره روی صندلی نشاندیم و دوباره استنطاق شروع شد...»

در ضمن سوالات، بی‌رم از در پایین آهسته وارد تالار شد و پنج شش قدم پشت سر آقا برای او صندلی گذاشتند و نشست. آقا ملتفت آمدن او نشد. چند دقیقه‌ای که گذشت یک واقعه‌ای پیش آمد که تمام وضعیت تالار را تغییر داد. در اینجا من از آقا یک

«**شیخ خیرالله رفت و از زیر منبر یک بقچه قلمکار آورد. باز کرد. چشم همه ما خیره شد، دیدیم یک بیرق خارجی است!**»

«**شیخ فرمود: این را فرستاده‌اند که من بالای خانه‌ام بزنم و در امان باشم. اما رواست که من پس از ۷۰ سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام حالا بروم زیر بیرق کفر؟!»**

قدرتی دیدم که در تمام عمرم ندیده بودم. تمام تماشاچیان وحشت کرده بودند، تن من می‌لرزید: یک مرتبه آقا از مستنطقین پرسید: «بی‌رم، کدامیک از شما هستید؟! همه به احترام بی‌رم از سرجایشان بلند شدند و یکی از آنها با احترام بی‌رم را که پشت سر آقا نشسته بود نشان داد و گفت: «بی‌رم خان ایشان هستند!»

آقا همین طور که روی صندلی نشسته بود دو دستش را روی عصا تکیه داده بود، به طرف چپ نصفه دوری زد و سرش را برگرداند و با تغییر گفت: بی‌رم

فرمود: حالا دیدید. این را فرستاده‌اند که من بالای خانه‌ام بزنم و در امان باشم. اما رواست که من پس از ۷۰ سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام حالا بیایم و بروم زیر بیرق کفر؟! بقچه را از همان راهی که آمده بود پس فرستاد!

«... روز چهارم بود. چهارم رفتن [محمدعلی] شاه به سفارت. نزدیک نصف شب دیدیم در می‌زنند، وا کردیم. میرزا تقی خان آهی است. به آقا خبر دادیم. گفت: بفرمایند تو. رفت تو. گفت: میرزا تقی خان چه عجب یاد ما کردی. این وقت شب چرا؟! گفت: آقا کار واجبی بود. از امام جمعه و امیربهدار پیغامی دارم... گفت: بفرمایید، ببینم چه پیغامی دارید گفت: پیغام داده‌اند که ما در سفارت روس هستیم و در اینجا مخلاطی طبع شما یک اتاق آماده کرده‌ایم. خواهش می‌کنیم برای حفظ جان شریفان قدم رنجه فرمایید و بیایید اینجا البته می‌دانید در شرع مقدس حفظ جان از واجبات است. گفت میرزا تقی خان از قول من به امام جمعه بگو تو حفظ جان خودت را کردی کافی است، لازم نیست حفظ جان مرا بکنی!»

«آن شب هم گذشت، شب چهارم بود، فردا یا پس‌فردایش درست یادم نیست، روز پنجم یا ششم، آقا مرا خواست. رفتم توی کتابخانه گفت: «فرزند تو جوانی، جوان رشیدی هم هستی بیست و هفت هشت ساله بودم من حیقم می‌آید که تو بیخود کشته شوی؛ اینجا می‌مانی چه کنی؟ برو فرزند، از اینجا برو!» من قلباً به این امر راضی نبودم، رفتم در اندرون، حاج میرزا هادی را صدا کردم، گفتم آقا مرا جواب کرده، تکلیفم چیست؟ حاج میرزا هادی رفت و به خانم قضیه را گفت که یک مرتبه ضجه خانمها بلند شد، نمی‌خواستند من بروم! آقا از کتابخانه ملتفت شد و حاج میرزا هادی را صدا زد و گفت: «این سر و صداها چیست! می‌خواهید جوان مردم را به کشتن بدهید؟!...» همه ساکت شدند و من رفتم توی کتابخانه زانوی آقا را همان طور که نشسته بود بوسیدم که مرخص شوم. فرمود: «فرزند، من خیلی خیالات برای تو داشتم افسوس که دستم کوتاه شد، برو پسر جان، برو تو را به خدا می‌سپارم!...»

در جریان محاکمه کذابی

مدیر نظام ادامه می‌دهد:

«در ضمن استنطاق، آقا اجازه نماز خواست. اجازه

پیروان شیخ فضل‌الله نوری حرف و حدیث فراوان است اما آنچه که موافق و مخالف بر آن اذعان دارند، استقامت شیخ در برابر امواج بلا و صبر جاتانه او در برابر مصائب است که بدون نصب پرچم بیگانه بر سر در منزل خویش ماند و از خانه خارج نشد و به مرگ لبخند زد. در این مقال شرح روزهای پایانی حیات شیخ را از زبان موافقان و مخالفان می‌خوانیم.

مهدی ملک‌زاده از مخالفان شیخ اعتراف می‌کند که: «... می‌گویند همان روز که محمدعلی شاه به سفارت رفت، سعدالدوله برای حاجی شیخ فضل‌الله پیغام فرستاد که جان شما در خطر است و خوب است به یکی از سفارتخانه‌ها پناه ببرید. ولی حاج شیخ فضل‌الله از این پیشنهاد سرباز زد و زیر بار این ننگ نرفت و جواب داد: مقام روحانیت من، اجازه اقدام به این عمل را نمی‌دهد!»

«شیخ از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد.»

«... برق تفنگ و سرنیزه‌ها در زیر آفتاب گرم تابستان، چشم را خیره می‌کرد. محکوم [= حاج شیخ فضل‌الله!] فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با کبر سن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در دقائق آخر عمر، ثبات و استقامت خود را به ظهور رسانید.»

همچنین احمد کسروی دیگر مخالف شیخ پیروان استقامت او در برابر مرگ می‌نویسد:

پرفسور براون چیزهایی را درباره هنگام دار آویختن شیخ نوری آورده که ما آگاهی درستی نداریم، ولی این اندازه را درست می‌دانیم که: حاج شیخ فضل‌الله، چون به پای دار رسید، خود را نباخت و رشته خویشتن داری را از دست نداد و به خونسردی، با مردم سخنانی گفت.^۲

اما (مدیر نظام نوابی) معروف به «آقازنگ خان» که در روزهای آخر از محافظان شیخ - ضمناً شاهد محاکمه و به دار کشیدن او نیز- بوده است، بشنویم:

«... [در روزهای پس از فتح تهران در منزل شیخ] در اتاق بزرگ، همه جمع بودیم و آقایان هر یک به عقل خودشان، راه علاجی به «آقا» پیشنهاد می‌کردند و او جوابهایی می‌داد. یک مرتبه آقا رویش را به من کرد... و با اسم فرمود: «آقازنگ خان تو چه عقلت می‌رسد؟»

من خودم را جمع و جور کردم و عرض کردم: آقا، من دو چیز به عقلم می‌رسد. یکی این که در خانه‌ای پنهان شوید و بعد مخفیانه به عتبات بروید. آنجا در امن و امان خواهید بود و بسیاری کسانی که با جان و دل، شما را در خانه‌شان منزل خواهند داد.

فرمود: این که نشد، اگر من پایم را از این خانه بیرون بگذارم، اسلام رسوا خواهد شد، [نمی‌گوید «من» رسوا می‌شوم یا حیثیت «من» لکه‌دار می‌شود، بلکه می‌گوید: «اسلام» رسوا می‌شود!] تازه مگر می‌گذارند؟! خوب، دیگر چه؟

عرض کردم: دوم این که مانند خیلی‌ها تشریف ببرید به سفارت. آقا تبسم کرد و فرمود: شیخ خیرالله برو ببین زیر منبر چیست؟ شیخ خیرالله رفت و از زیر منبر یک بقچه قلمکار آورد. فرمود: بقچه را باز کن. باز کرد. چشم همه ما خیره شد، دیدیم یک بیرق خارجی است! خدا شاهد است من که مستحفظ خانه بودم اصلاً نفهمیدم این بیرق را کی آورد و کی آورد و از کجا آورد؟ دهان همه ما از تعجب باز ماند!



شیخ، از دیدگاه امام خمینی



امام خمینی، پیشوای فقید انقلاب اسلامی ایران، از معتقدان به مقام علمی و مجاهدات سیاسی حاج شیخ فضل‌الله نوری بود. او را علمدار دفاع از دین می‌شمرد و نسبت به قاتلان وی دیدگاهی شدیداً منفی داشت.

از نظر ایشان: «مرحوم شیخ فضل‌الله نوری رحمه‌الله» یک شخصیت «مجاهد مجتهد دارای مقامات عالی» بود که برای انطباق قوانین مشروطه با اسلام قیام کرد و «متمم قانون اساسی» حاصل تلاش و «کوشش ایشان بود» و به همین علت نیز «خارجی‌ها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می‌دیدند... یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما» - ابراهیم زنجانی - شیخ فضل‌الله «را محاکمه کرد و در میدان توپخانه، شیخ فضل‌الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند».

مقبره مرحوم شیخ (واقع در قم، صحن بزرگ حضرت معصومه علیها السلام) پیش از تبعید امام به عراق، پاتوق ایشان و دوستانشان محسوب می‌شد. به گفته مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی دوانی: امام با جمعی از یاران خود «زمستان‌ها در حجره مرقد شیخ شهید فضل‌الله نوری گرد می‌آمدند و باز پس از برگزار کردن نماز مغرب و عشا» بدون همراهی با اصحاب «پراکنده می‌شدند».

مرحوم امام پس از پیروزی انقلاب نیز کرارا از شخصیت و مظلومیت شیخ، و اصل پیشنهادی او در قانون اساسی (نظارت فقها بر مجلس) یاد و ستایش می‌کرد و ملت ایران را به غور در حوادث مشروطه و عبرت‌گیری از سرنوشت آن (بویژه شهادت جانگداز شیخ) فرا می‌خواند: «اگر روحانیون، ملت، خطبا، علما، نویسندگان و روشنفکران متعهد سستی نکنند و از قضایای صدر مشروطه عبرت نگیرند، به سر این انقلاب آن خواهد آمد که به سر انقلاب مشروطه آمد...» (۶/۱۸۴) و به نویسندگان توصیه می‌کرد در باره شیخ قلم بزنند.

امام در مسیر دفاع از اسلام و ستیز با عناصر سکولار، بین خود و استاد مطهری، شباهت‌هایی آشکار با شهید نوری می‌دید و دشمنان نظام جمهوری اسلامی را از سنخ کسانی می‌شمرد که در مشروطه، به منظور انزوی روحانیت در اجتماع و سیاست ایران، دست به قتل علما گشودند. با

بقیه از صفحه ۹

گفتند قوطی سیگارش بود... خدایا تو خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می‌گویم که موسسین این اساس لامذهبین هستند که مردم را فریب داده‌اند... این اساس، مخالف اسلام است... محاکمه من و شما مردم بماند پیش پیغمبر محمد بن عبدالله...»

بعد از این که حرف‌های تمام شد عمامه‌اش را از سرش برداشت و تکان تکان داد و گفت: از سر من این عمامه را برداشتند. از سر همه بر خواهند داشت. این را گفت و عمامه‌اش را هم همان طور به جلو میان جمعیت پرتاب کرد، قاپیدند. در این وقت طناب را به گردن او انداختند و چهارپایه را از زیر پای او کشیدند و طناب را بالا کشیدند... در همین گیرودار باد هم شدیدتر شد.

پرونده

اعتراف شگفت‌ناظم الاسلام!

ناظم الاسلام کرمانی، مورخ مشروطه و مخالف سرسخت شیخ، جای جای کتابش را به طعن و لعن وی انباشته است. اما همو در جایی از کتابش ناخواسته اعتراف می‌کند که استعمار، در اعدام شیخ نقش داشته است! و این سخن، از زبان کسی که در تاریخش مکرر می‌کوشد ساحت شیخ را به تهمت‌های گوناگون، از آن جمله: تهمت وابستگی به روسها بیالاید، حقا شگفت و از عجایب صنع الهی مبنی بر افشای حقایق تاریخ است.

وی، با اشاره به تظلم زنه‌ای تهران، گرد کالسکه مظفرالدین شاه بر ضد عین الدوله (در ایام مهاجرت طباطبایی و بهبهانی به حضرت عبدالعظیم علیه السلام) می‌نویسد: در بین راه زنها اطراف کالسکه سلطنتی را گرفته به فریاد بلند و گریه و زاری می‌گفتند: «ما آقایان و پیشوایان دین را می‌خواهیم! ما مسلمانییم و حکم آقایان را واجب الاطاعه می‌دانیم. عقد ما را آقایان بسته‌اند، خانه‌های ما را آقایان اجاره می‌دهند. مجملاً تمام امور ما در دست آقایان بوده و هست. چطور راضی شویم

علما را نفی بلد و تبعید نمایند. ای شاه مسلمان، بفرما روسای مسلمانان را احترام کنند. ای پادشاه مسلمان، علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید! ای پادشاه اسلام، اگر روس و انگلیس با تو طرف شوند، شمت کرور مملکت ایران به حکم این آقایان جهاد می‌کنند (در این مقام، نگارنده تاریخ می‌نویسد: مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود می‌توانست جواب بگوید که:

ای رعیت من، هرگاه دولتی بخواهد با دولت ایران طرف شود اول قلوب شما را از علما متنفر می‌سازد که شما به دست خود یکی را در میدان به دار بکشید [= شیخ فضل‌الله نوری] و یکی را در خانه خودش در حالتی که روی سجاده نشسته با تیر موزر بکشید [= سید عبدالله بهبهانی] و دیگری را خانه‌نشین [= سید محمد طباطبایی] و دیگری را مطرود و مردود کنید. حاصل آنکه، اول، علما و روسای دین شما را به دست خودتان تلف و معدوم می‌کنند...»

ناظم الاسلام، در گفتار فوق، صراحتاً به چند نکته اعتراف می‌کند:

۱. اعدام شیخ را نخستین حلقه از زنجیره یک سناریو بزرگ شمرده که ترور بهبهانی و انزوای طباطبایی (پس از شهادت شیخ) حلقه‌های بعدی آن بوده است.

۲. این سناریو را، در اصل، یک سناریو استعماری، و ناشی از دسیسه دولتهای شیطانی (روس و انگلیس) برای انهدام کلون مقاومت ایران و سلطه سیاسی و نظامی بر آن، شمرده است.

۳. ناظم الاسلام، تبلیغ در جهت «متنفر ساختن قلوب مردم از علما» (بخوانید: شیخ و سیدین) را، خواسته و نقشه دولتهای فزونخواه و تجاوزگر قلمداد کرده است و مفهوم این سخن (با توجه به نقش خود ناظم الاسلام در شراب پاشی تبلیغاتی علیه شیخ شهید، و کوشش به متنفر ساختن قلوب مردم از او، که در کنار تلاش دیگر مخالفان شیخ، زمینه اعدام وی به دست جمعی از مردم را فراهم آورده) چیزی جز اعتراف وی به همسویی و هم‌آوایی (آگاهانه یا ناآگاهانه) خویش با سیاست شیطانی استعمار نیست...

به نظر می‌رسد که ناظم الاسلام، سخن فوق را، در کلنجاری شدید با وجدان ملامتگر خویش، و در بحرانی روحی، بر کاغذ آورده باشد!

پانوشت‌ها:

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۳۶۱/۲.

جهنم، بعضیها اهل جهنم از تعفن بعضی روحانیون در عذاب هستند و دنیا هم از تعفن بعضی از اینها در عذاب... اگر عالم فاسد، یک شهر را، یک مملکت را به فساد می‌کشد؛ چه عالم دانشگاه باشد چه عالم فیضیه فرقی نمی‌کند (۵۹/۹۲۷)

نیز فرمودند: «...مثل مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری [را] در ایران برای خاطر این که می‌گفت باید مشروطه، مشروعه باشد، و آن مشروطه‌ای که از غرب و شرق برسد قبول نداریم در همین تهران به دار زدند و مردم هم پای او رقصیدند و کف زدند» (۶۲/۷۱۲). خلاصه آنکه: «در دوران مشروطه... یک عده‌ای که نمی‌خواستند که در این کشور، اسلام قوه داشته باشد... جو سازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل‌الله که آن وقت آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود، همچو جو سازی کردند که در میدان، علنی ایشان را به دار زدند و پایش هم کف زدند و این نقشه‌ای بود برای این که اسلام را منزحل کنند و کردند...» (۶۲/۹۲۶)

پانوشت‌ها:

۱- سخنرانی امام در تاریخ ۵۹/۸/۲۷، رک. تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی، ص ۷۰.

۲- سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی... ۵۸/۶.

۳- رک. گفتگو با حسین مکی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، سال ۱، ش ۱، بهار ۷۶، ص ۱۸۵، سخن امام در ۵۸/۲/۲ به حسین مکی که «چرا راجع به مرحوم شیخ فضل‌الله چیزی نمی‌نویسید؟»

محاکمه حاج شیخ، در آنجا صورت گرفت. هم که آتش گرفت! آقا، خودمان به چشم خودمان دیدیم که بسیاری از مجاهدین دو آتش کنار کوچه‌ها و خیابان‌ها نشسته گدایی می‌کردند. خودم به چشم خودم دیدم چند نفر از سران مجاهدین، همه دست و پا ناص توی همین میدان ارک نشسته بودند و روسایی که رد می‌شدند به اسم صدا می‌کردند و می‌گفتند: کو آن پلو خورشت‌هایی که بنا بود در خانه‌های ما بیایید و بدهید... به ما رحم کنید، اما کی اعتنایشان می‌کرد!...!!!»

پانوشت‌ها:

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۱۷/۶ و ۱۱۸
۲- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۶۷-۶۶
۳- شاهین، دکتر تندرکیا، دی ۱۳۳۵، صفحات ۲۲۰ به بعد

تاکید براین که: «مقصد ما اسلام است». هشدار می‌داد: «ببینید چه جمعیت‌هایی هستند که روحانیون را می‌خواهند کنار بگذارند؟ همان طوری که در صدر مشروطه با روحانی این کار را کردند و اینها را زدند و کشتند... همان نقشه است. آن وقت ترور کردند سید عبدالله بهبهانی را، کشتند مرحوم نوری را، و مسیر ملت را از آن راهی که بود برگرداندند به یک مسیر دیگر؛ و همان نقشه الان هست که مطهری را می‌کشند، فردا هم شاید من و پس فردا هم یکی دیگر را. مسیر، غیر مسیر ماست» (۵۸/۲۳۳). از نظر مرحوم امام: ابراهیم زنجانی (دادستان! محکمه‌ای که رأی به اعدام شیخ فضل‌الله داد) نه یک روحانی اصولگرا و آزادی خواه، بلکه روحانی نمای فاسد و نامعذب شمرده می‌شد. چنانکه در در جمع طلاب حوزه‌های علمیه و مدرسین و دانشجویان تحکیم وحدت دانشگاهها و مدارس عالی کشور فرمودند:

اگر تهذیب در کار نباشد علم توحید هم به درد نمی‌خورد!... حتی علم توحید که بالاترین علم است... انسان را اگر معذب نباشد از خدای تبارک و تعالی دورتر می‌کند. باید کوشش بشود در... حوزه‌های علمیه... کنار علم فقه و فلسفه و... حوزه‌های اخلاقی، حوزه‌های تهذیب... و... سلوک الی‌الله تعالی [باشد].

شما می‌دانید که مرحوم شیخ فضل‌الله را کی محاکمه کرد؟! یک معمم زنجانی، یک ملای زنجانی محاکمه کرد و حکم قتل او را صادر کرد. وقتی معمم و ملا، معذب نباشد، فسادش از همه کس بیشتر است. در بعضی از روایات است که در

گردوغبار و خاک و خل تمام فضا را پر کرده بود... هوا گرم بود، همه خیس عرق، باد و طوفان و گرد و خاک...»

و بالاخره:

«... به چشم خودمان دیدیم چه طور یکی به یکی همشان، به غضب‌الهی گرفتار گردیدند. یکی درست سر سال آقا در همان دهه اول ماه رجب توی خانه‌اش گلوله‌باران شد. یکی دیوانه شده بود... و همش می‌گفت شیخ فضل‌الله حق داشت، او بهتر از ما فهمید، آدمیم سرکه بیندازیم شراب عمل آمد. یکی، همان پیرمه، به تیر غیبی گرفتار شد. یکی که مهم بود از دو تا چشم کور شد. آن یکی هم که از همه مهمتر بود [سپهبد تنکابنی] با تفنگ شکاریش خودکشی کرد. عمارت خورشید (کاخ گلستان که به اصطلاح



به کوشش آسیه آل احمد

آیت الله شیخ فضل الله نوری از چهره های درخشان تاریخ معاصر ایران است که در وقایع مشروطیت نقش قابل توجهی ایفا کرد. برای بازخوانی تاریخ مشروطه ایران و تحلیل آن دوره مهم از تاریخ تحولات کشور دانستن مواضع سیاسی شیخ ضروری است. آرمان او ایجاد مشروطه به سبک اسلامی [مشروعه] بود که در این راه سر به دار داد. در دو صفحه پیش روی با گزیده های کوتاهی از شرح زندگانی و مبارزات مفصل سیاسی ایشان به نقل از مورخان و تحلیلگران تاریخ معاصر آشنا شویم. کوشیده ایم بیشتر از منابعی استفاده شود که توسط مخالفان یا افراد بیطرف نوشته و تحلیل شده باشد.



آیت الله نوری

می دانیم که شیخ فضل الله نوری، چند ماه پیش از آنکه به دست مشروطه خواهان تندرو و سکولار به دار آویخته شود، توسط همان گروه ترور شد. عامل ترور، فردی به نام کریم دواتگر بود که به تحریک وابستگان سفارت انگلیس (حسینقلی خان نواب و...) در ماههای آخر عمر شیخ در صدد ترور وی برآمد و گلوله ای به ران

او ضارب خود را بخشید!

شیخ زد که درد آن، وی را تا پایان عمر به شدت آزار می داد. جالب است بدانیم که: کریم در موقع ارتکاب جنایت دستگیر شد و به زندان افتاد و حتی شاه می خواست او را به قتل برساند. ولی به نوشته عبدالحسین نوایی و مهدی ملکزاده: شیخ فضل الله در مورد کریم جوانمردی از خود نشان داده از خون او درگذشت و مانع قتل و مجازاتش شد. کسروی نیز می نویسد: «حاجی شیخ فضل الله به کشتن او خرسندی نمی داد»^۱. مدیر نظام نوایی، مستحفظ شیخ در روزهای آخر عمر، راجع به آن حادثه چنین گواهی می دهد: «حاج شیخ فضل الله مدت سه ماه و نیم بستری بوده تا بهبودی می یابد، ولی پای چپش چهار انگشت کوتاه می شود. در اثر این ضربه، آقا تا انجام عمر، پادرد داشته و می لنگیده است...»

پانوشته ها:

- ۱- دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، عبدالحسین نوایی، صص ۸۸-۸۹، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۱۰۱۹/۵.
- ۲- تاریخ مشروطه ایران، صص ۸۳۰.
- ۳- نهب جنیش ادبی، شاهین، تندرکیا، صص ۲۶۹-۲۶۶.

شهید نوری از دیدگاه علما

شهید مدرس، که در تاریخ معاصر ایران به درستی نام مبارزه با استبداد شمرده می شود، از شهادت شیخ آریایی چنین دارد:



کشتن شیخ فضل الله، که از اعلم علمای وقت بود، هم پیروزی بلشویک های اعزامی به ایران بود، هم پیروزی انگلیس، و هم ضایعه برای علمای نجف و ایران. حادثه بدی بود که هنوز هم علل آن در تاریخ همچنان مجهول مانده...

«پراکنده نگاهی به کتاب زرد»، علی مدرس، مجله یاد، سال ۶، ش ۲۱، صص ۹۳-۹۲

۱- اشاره به مجاهدین وارداتی مشروطه از قفقاز و روسیه.

لکه ننگ

آیت الله طالقانی در مقدمه بر کتاب «تنبیه الامه» می نویسد:



...پس از تشکیل مجلس... طرفداران استبداد، کرسیهای مجلس را پر کردند و انگشت بیگانگان، نمایان شده، کشته شدن مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری بدون محاکمه و به دست یک فرد ارمنی، لکه ننگی در تاریخ مشروطیت نهاد.

تنبیه الامه... میرزای نائینی، مقدمه و توضیحات: سید محمود طالقانی، صص ۱۷

عادل مسلم الاجتهاد

استاد شهید مطهری در تحلیلی از اوضاع ایران و روحانیت در عصر مشروطه می نویسد:



...کسانی که مخالف با مشروطیت بودند می گفتند این مشروطیت که می خواهد بیاید، غیر از آن مشروطیتی است که دارند صحبتش را می کنند، مشروطه مشروعه به اصطلاح نیست و نخواهد آمد، مانند مرحوم شیخ فضل الله نوری.

بهر حال یک همچه جریانی به وجود آمد و چه حوادث تلخ و خونینی به وجود آورد. مجتهدان کشته شدند، مردی مانند آقا شیخ فضل الله نوری به دار زده شد. این یک امر کوچکی نیست. مرحوم نوری مرد بزرگی بود، مجتهد مسلم و تا حدودی که شنیده ایم مرد بسیار پاک و باتقوا و عادل بود. مجتهد مسلم العداله و عادل مسلم الاجتهاد بود.

اسلام و مقتضیات زمان، ۱۵۹/۱-۱۵۶

عدالت، معشوق «دلربا»ی شیخ!

عدالت، نهایت آرزو، بلکه معشوق «دلربا»ی شیخ بود و حتی آن را اساس دستگاه خلقت، و عامل پیشرفت اسلام در جهان می شمرد:

بالعدل قامت السموات و الأرض و لزوم عدل، عقلا و شرعا ظاهر است... اسلام، که دین ما و امتان حضرت ختمی مرتبت است، از همه ادیان اکمل، و بنای آن بر عدل تام است. کما قال الله تعالی: (ان الله یأمر بالعدل والاحسان)^۱ و در دین اسلام بحمدالله تعالی نیست مگر عدل. شما بهتر می دانید که دین اسلام، اکمل ادیان و اتم شرایع است، و این دین، دنیا را به عدل و شورا گرفت، آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟! پانوشته ها:

۱- ر.ک. مکتوب شیخ به علما در ایام تحصن حضرت عبدالعظیم^۲ ۲-۲۰ قیام و برپایی آسمانها و زمین، به واسطه عدل است ۳- خداوند به عدل واحسان، فرمان می دهد (قرآن کریم) ۴- رسائل، اعلامیه... ترکمان، صص ۱۱۱-۱۱۰ ۵- تاریخ مشروطه کسروی، صص ۴۱۰.

وحشت عین الدوله از مخالفت شیخ

ملحق شدن شیخ به دیگر آقایان در حرکت به سوی قم، جماعت بسیاری را به دنبال خود راهی کرد و عین الدوله نیز به تکاپو افتاد تا از شیخ دلجویی کند که موفق نشد و این حرکت باعث تقویت مهاجرین شد:



عین الدوله

حاج شیخ فضل الله که از مسجد جمعه بیرون آمد یکسره به منزل خویش رفت و شروع به تهیه حرکت کرد و به اکثر ائمه جماعت نوشت که لازم است شما هم ملحق به آقایان شوید. عده کثیری اجابت کرده و حاضر برای حرکت گردیدند و یکی دو سه روز جمعیت متوجه منزل شیخ بودند. چون عین الدوله از تصمیم شیخ مستحضر گشت نصرالسلطنه را به منزل شیخ فرستاد تا استمالت نموده از حرکت منصرف گردد و شیخ به این معنی راضی نگشت و با عده کثیری از ائمه جماعت و مردمی که محل وثوق عامه بودند و عده زیادی از طلاب روز پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی از تهران حرکت کرد و حرکت شیخ از تهران موجب تقویت مهاجرین گردید و بر ضعف عین الدوله افزون گشت. محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۹، صص ۱۸۳

دو خاطره شگفت راجع به شهادت شیخ فضل الله

رختخواب های بسته دراز کشیده بودم و کوه را تماشا می کردم، خوب، من روی انتساب و ارتباط با پدرم، جریانات و حوادث ناراحت کننده ای را که می گذشت شاهد بودم و وضع را می دیدم و کرارا به طفیل پدرم، شیخ را زیارت می کردم. خدایا تو شاهدی، خواب دیدم که مرحوم شیخ در وسط میدان توپخانه ایستاده و مقداری حیوانات وحشی مختلف گرگ، سگ، روباه، خوک و غیر ذلک دور و بر ایشان را گرفته اند. یکی از اینها، یادم هست خوک بود یا چه بود؟! خوب، یادم آمد: خوک بود بلند شد و عمامه شیخ را از سرش انداخت، بعد جانورها همه هجوم آوردند و به روی شیخ ریختند... و شیخی، نماد!

من با حال گریه از خواب بیدار شدم، پدرم، مرحوم حاج شیخ علی لنکرانی، گفت: پسر چی شده؟ خوابم را برای ایشان نقل کردم. ایشان فرمودند: انالله و انا الیه راجعون! پسر، این خوابت را به اینها - یعنی همان علمایی که آن روزها منزل پدرم مخفی بودند - نگو اینها دلشان می ترکد و من خودداری کردم، بعد... آن وقت عصر وغروب فردای آن روز بود که پدرم برای اقامه نماز مغرب و عشا به مسجد می رفتند، که مرحوم سرهنگ امیر قلی خان ماکویی که از خاندانی بزرگ و دارای مقام و خصوصیات ممتاز بود، با اسب سفید بزرگی، چهار نعل می آمد، به آقا که رسید از اسب به زیر افتاد و خاک کوچه را به سرش می ریخت. گفت از کجا می آمد، به توپخانه رسیدم، دیدم شیخ بالای دار است... [شدت تائر آیت الله لنکرانی].

آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی (مشهور به مرد دین و سیاست) می گفت: پس از اشغال تهران و بعد از دستگیری شهید اسلام حاج شیخ فضل الله نوری بعضی از علما و مجتهدین خیلی نزدیک به مرحوم شیخ شهید در منزل ما مخفی بودند. صبح روزی که نزدیک غروب آن، شیخ را به دار زدند، دوستان پدرم در بیرونی پیش ایشان بودند. آنها دلشان خواست مثل حافظ با دیوان مثنوی تفأل بزنند راجع به عاقبت شیخ.

مرحوم تیمورخان ناصرلشکر که دوست و همسایه خیلی نزدیک ما بود و بیشتر اوقاتش در مصاحبت پدرم می گذشت، فرستاد از منزلشان مثنوی آوردند. تفأل زدند و باز کردند. آقا هم تماشا می کردند. به این بیت رسیدند که:

مدتی معکوس گردد کارها
شحنه را دزد آورد بر دارها!
خودم متوجه شدم که پدرم با حال ناراحتی شدید، این ذکر را بر زبان راندند: «امشاءالله کان و ما لم یسأل لم یکن و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» و چون ایشان به اشخاص برای مواقع سختی این ذکر را تعلیم می دادند من با آن مانوس شده بودم.

روای شگفت

به خدا قسم، شب همان روز شهادت شیخ که قضیه تفأل را گفتم، من وقتی که هنوز هوا تاریک نشده بود در خانه مان بر روی



آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی



عدالت آری، لامذهبی نه!

ضیاء‌الدین دری (مدرس فلسفه در تهران) که با شیخ در تحصن حضرت عبدالعظیم^ع دیدار داشته می‌نویسد:

زمانی که [شیخ شهید] مهاجرت کردند به زاویه مقدسه، یک روز رفتن ملاقات خلوت از ایشان گرفتم. پس از ملاقات عرض کردم می‌خواهم علت موافقت اولیه حضرت عالی را با مشروطه، و جهت این مخالفت ثانویه را بدانم. اگر مشروطه حرام است پس چرا ابتدا همراهی و مساعدت فرمودید؟ و اگر حلال و جایز است پس چرا مخالفت می‌فرمایید؟

دیدم این مرد محترم اشک در چشمهایش حلقه زد. گفت: من و الله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی‌دین و فرقه ضاله و مضله مخالفم که می‌خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را که لاید خوانده و می‌خوانید که چگونه به انبیا و اولیا توهین می‌کنند و حرفهای کفرآمیز می‌زنند؟! من عین همین حرفها را در کمیسیونهای مجلس از بعضی شنیدم. از خوف آنکه مبدا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این کار جلوگیری کنم، آن لایحه را نوشتم. تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است! علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم، چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می‌شوم؟! مطابق حدیث صحیح صریح، در این گونه موارد، علما باید از بدع جلوگیری کنند و الا خداوند عالم، آنها را به رو به آتش جهنم می‌اندازد!

از این مقوله سخنان با حالت تأثر می‌فرمود، به طوری که بنده را هم منقلب نمود.

پانوش:

۱- تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، ادیب هروی، صص ۱۴۰-۱۳۹؛ مجله خاطرات وحید، ش ۱۹، ۱۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد ۱۳۵۲ ش، صص ۸-۹.

اعدام شیخ فضل الله انتقام بریتانیا از قیام تنباکو

احسان طبری در دورانی که هنوز تئوریسین حزب توده و کمونیسم بین‌الملل بود پیرامون اعدام شیخ فضل الله نوری می‌گوید:



رضاشاه که در دوران عروج خود، پس از عوامریبی‌های جمهوری خواهانه، دست به تظاهرات مذهبی زد... روش خود را به تدریج دگرگون نمود و سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهبی را به سودتجدد و اروپاییگری دنبال کرد...

این واکنش رضا شاه علیه آن 'مذهبی بود که نمی‌خواست تن به مرکزیت بدهد و برای خود حق خاصی در امور قانونگزاری و فرهنگی و اوقاف و اصولاً اداره مردم قائل بود.

تمایل رضاشاه به تضعیف روحانیت شیعه، تنها از تمایلات خودش برای از میان برداشتن رقیب منشأ نمی‌گیرد؛ استعمارطلبان انگلیس نیز از دوران حوادث تنباکو و فتوای میرزا حسن شیرازی به عنوان مجتهد علم، در نکشیدن قلیان و عدم معامله دخانیات، این نیرو را شناخته بودند. برخی‌ها حدس می‌زنند میرزای شیرازی با شیخ فضل الله نوری ارتباط داشته و اعدام شیخ فضل الله، اقدامی بود به منظور انتقام ستانی استعمار از روحانیت.

جامعه ایران در دوران رضاشاه، احسان طبری، صص ۱۰۵-۱۰۶.

عامل خرابی کار مشروطه

عبدالله مستوفی، که خود از مشروطه خواهان بوده است، ضمن «اشتباه بزرگ» خواندن اقدام مشروطه چپان به قتل شیخ فضل الله، سخنی نغز دارد:

«تمام خرابی کار مشروطه... مدیون التفات‌های همین اشخاص آزادی خواه‌نما بود که شکر پیر داخل مویز کرده، برای این که از خود، بود و نمودی ظاهر سازند و خویش را خیلی طرفدار آزادی جلوه دهند، در هر کار به جانب اغراق رفته موجبات دوگانگی بین ملت را فراهم می‌آوردند. یکی از موجبات نفاق که همین آقایان بین جامعه به وجود آوردند حمله به مذهب بود که به واسطه این عمل سفیهانه خود که هیچ نفعی برای آزادی نداشت، جماعتی از مردمان بالیمان ساده را که به واسطه پشتیبانی علما از آزادی، مشروطه خواه واقعی شده بودند، از این مسلک و مرام روگردان کردند»^۱.

شرح زندگانی من... ۲۸۹/۲.

تبعید شیخ به صلاح ما نیست!

شیخ فضل الله نوری عاملی مهم برای نگرانی امپراتوری انگلستان و روسیه بود و روسیه یا پیشنهاد انگلستان برای تبعید شیخ از تهران مخالف بود زیرا:

... در مورد شیخ فضل الله نوری، باید به این نکته توجه داشت که این مجتهد نه تنها در محافل محافظه کار بلکه در میان عناصر میانه‌رو نیز نفوذ زیادی دارد و جلب همکاری او برای موقعیت اصلاحات طرح ریزی شده، اجتناب‌ناپذیر است. هر نوع اقدامی که دو دولت علیه شیخ به عمل آورند ممکن است ناراضیاتی توده‌های مردم را مخصوصاً در تهران که شیخ دارای پیروان زیادی در میان طلاب یا محصلین مدارس مذهبی است برانگیزد. بنابراین دولت امپراتوری عقیده دارد با توجه به این حقیقت که شیخ هیچ گونه مقام رسمی ندارد که بتوان او را از داشتن آن مقام محروم کرد عاقلانه‌تر خواهد بود که به شخص شیخ فضل الله کاری نداشته باشند.

تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان، حسن معاصر، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۳، ص ۱۱۲۶.

چشم انداز

مدافع مشروعه نه مخالف مشروطه



قله ادب مقاومت در دهه ۴۰ شمسی، زنده‌یاد سید جلال آل احمد، درباره شیخ شهید کلامی زرین و ماندگار دارد که در آن می‌گوید:

من با دکتر «تندرکیا» موافقم که نوشت: شیخ شهید نوری نه به عنوان مخالف (مشروطه) که خود در اوایل امر مدافعش بود بلکه به عنوان مدافع «مشروعه» باید بالای دار برود. و من می‌افزایم و به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی... به بصورت، از آن روز بود که نقش غربزدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند. و من نعرش آن بزرگوار را بر سردار، همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلاي غربزدگی پس از دو بیست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد. و اکنون در لوی این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه‌ایم. در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان، و خطرناکتر از همه در فرهنگمان، فرنگی مآب می‌پروریم و فرنگی مآب راه حل هر مشکل را می‌جوییم. (غربزدگی، ص ۷۸)

شیخ، دل‌بسته استقلال ایران و عظمت اسلام بود آقای محمد ترکمان، مورخ معاصر، در گفتگویی می‌گوید:

زمانی این مساله برای من مطرح شد که در مورد شیخ فضل الله نوری شخصاً تحقیق کنم؛ حتی ارادتی به وی نداشتیم، بلکه بر اساس کتابهایی که خوانده بودم ارادت به عالمان دینی متعلق به جناح مقابل او داشتیم، مثل آخوند خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی، آیت الله نائینی و...

قدری برای من تشکیک به وجود آمد در داده‌های تاریخی که در این کتابها است، می‌تواند مطلق نباشد و می‌تواند دارای اشتباه هم باشد. چون در دوران خود می‌دیدم که چگونه مطالبی قلب می‌شود و این نکته، راهنمای من شد در شک کردن به نوشته‌های پیشین. این ذهنیت در مورد او، این فکر را در من به وجود آورد که خود در مورد شیخ فضل الله کاری را شروع کنم، با منابع آشنا شوم و منظور و هدف آن منابع را بشناسم.

وقتی که بازنگری و منبع یابی را شروع کردم متوجه شدم که ظاهراً شیخ نمی‌بایستی آن چهره‌ای را که در اکثر کتابهای تاریخ مشروطه از او ترسیم کرده‌اند، داشته باشد، و کم کم (البته تفکر شیخ را در تمام جوانب نمی‌گویم) به بعضی از مواضع شیخ علاقمند شدم. از جمله، متوجه شدم که شیخ سخت وفادار به استقلال کشور و خواهان اقتدار ملی و سخت دل‌بسته به عظمت اسلام بوده است... برای شیخ، ابتدا مساله اساسی، کیان اسلام و ایران بود. بعضی‌ها وی را متمم به استبداد کرده‌اند، او، جریان‌تانی را که به موجب آن، کل کشور و مسلمین را تضعیف می‌کرد می‌دید؛ آن چنان که در سوم اسفند، انگلستان توانست یک قزاق را حاکم ایران کرده و بیست سال اختناق در کشورمان حاکم گشت و بعد هم پسر وی روی کار آمد. (دنیای کتاب، سال ۱، ش ۴، تیر ۷۵، ص ۷)

شیخ، نیروی سوم در کشاکش مشروطه و استبداد استاد فقید دکتر محمد اسماعیل رضوانی، شیخ فضل الله را در کشاکش مشروطه و استبداد، به درستی، «نیروی سوم» ی قلمداد می‌کند «که نه از استبداد حمایت» می‌کرد «او نه موافق با دموکراسی خاص اروپایی» بود. (مجله تاریخ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۲، جلد ۱، ۱۳۵۶، ص ۱۵۹) وی تأکید می‌کند که خود، سالها شیخ را «طرفدار استبداد» می‌پنداشته، اما بعداً دریافته است که: «آن بزرگ... برخلاف آنچه که عده‌ای گمان می‌برند، مخالف با مشروطه یعنی تحدید اختیارات شاه نبود». بلکه «می‌فرمود: مشروطه‌ای که در فرنگستان ساری و جاری است، با مشخصات خاصی که دارد، شایسته اجرا در ایران نیست. ایرانیان باید مشروطه‌ای منطبق بر سنن ملی و مذهبی خود برقرار کنند و... شعارش این بود: و علیکم بالمشروطیه الاسلامی...» (راهنمای کتاب، سال ۱۲، ش ۶۵، صص ۲۳۲-۲۳۳)

من برای جان شما بیمناکم!



آقای نجفی

اوراق تاریخ، از دوستی و همفکری دیرین آقا نجفی و شیخ فضل الله نوری حکایت دارد. نامه شیخ به آقا نجفی در صدر مشروطه راجع به لزوم پی‌ریزی رژیم جدید بر اساس «اجرای احکام اسلام»، گذشته از صمیمیت و وحدت فکری، نشانگر اهتمام آن دو به حاکمیت حدود و احکام اسلامی است:

مشهور است که مرحوم آقا نجفی در کشاکش مشروطیت به شیخ فضل الله نوری پیغام داده بود: «من برای جان شما بیمناکم و در آیات و روایات که مطالعه نموده‌ام و دقت کرده‌ام احتمال می‌دهم مصداق آن کسی که شهید می‌شود شما باشید». و شیخ گفته بود: «من هم اینهایی که شما فرموده‌اید مطالعه کرده و دیده‌ام و امیدوارم که مصداق آن من باشم». پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان تندرو نیز آقا نجفی کوشید برای جلوگیری از تعرض به جان شیخ فضل الله، به تهران آید که به انجام این کار موفق نشد. با این سوابق، پیداست که از شنیدن خبر شهادت شیخ بسیار اندوهگین شده است. آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی فرمودند: مرحوم پدرم، آیت الله آخوند ملا محمدجواد صافی، اواخر حیات مرحوم حاج شیخ فضل الله در تهران اقامت داشت و با ایشان مربوط بود. پس از قتل شیخ، وی تهران را ترک، و از راه قم و اصفهان راهی گلپایگان گردید. پدرم نزد مرحوم آقا نجفی درس خوانده و از وی اجازه اجتهاد داشت. می‌فرمود: در اصفهان، روی سوابقی که بین من و آقا نجفی وجود داشت به محضر ایشان رسیدم. در بستر بیماری قرار داشت و حال مزاجی‌اش مساعد نبود؛ همان بیماری که نهایتاً منجر به فوت وی گردید. ایشان در همان بستر بیماری اصرار داشت که من از حالات شیخ فضل الله در روزهای آخر عمر برایش نقل کنم و من نیز از روزهای آخر حیات شیخ، و مصائب آن ایام و مقاومت اعجاب‌انگیز وی برای ایشان می‌گفتم و او گوش داده و به تلخی می‌گریست.

پانوش:

۱- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۲۸۷-۲۸۸ -۲- حکم نافذ آقا نجفی، موسی نجفی، صص ۲۱۹-۲۱۸ -۳- تاریخ اصفهان و ری، میرزا حسن جبری، صص ۳۵۸.



اسناد از تلاشهای شیخ شهید حکایت می کنند

وصیت نامه شیخ فضل الله نوری

اصل دوم متمم قانون اساسی

سند شماره ۱

بسم الله الرحمن الرحيم
این مجلس مقدس شورای ملی که به توجّه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامت ملت ایران تاسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست. لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تاسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا

نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابتدا تغییرپذیر نخواهد بود.

«حرفی ۷ شهر ع ۱»
[در حاشیه این سند آمده است:] این ماده ای است که حجج اسلام دارالخلافه ادام الله ظللالهم تصویب کردند که بر نظامنامه اساسی مجلس شورای ملی افزوده شود و این نسخه به خط مبارک حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاجی شیخ فضل الله نوری است.

وصیت نامه شیخ

سند شماره ۲

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لولیه و الصلوة علی نبیه و آله علیهم الصلوة و السلام. بعد الاقرار بما یجیب علی الادعان و الاقرار به، در این تاریخ که یوم ۲۲ رجب الاصب ۱۳۲۵ [است]... بحمدالله تعالی و منیه و احسانه، موفق به حمایت اسلام خالصاً عن الشوائب شدم و به عقیده خود بهتر وقت از اوقات عمرم است و از آرایش بمن الله دور، و در تشییع اسلام به مال و جان حاضر. محض دانستن بازماندگان تکالیف شرعی خود را، در حال صحت و سلامت به این مختصر بیان می نمایم، چون خطرات این اوقات زیاد است.

اولاً معلوم و مشهود، بدون توریه و بدون شبهه، اقرار می نمایم که آنچه دارا هستم از اموال از ملک و خانه و باغ و زمین و املاک مازندران و کتب و منقول و غیر منقول و هر چه ملکیت را سزد و حقیقت را شاید، بدون استثناء چیزی حتی الوتد فی الجدار، چه در طهران باشد و چه در غیر آن، ملک طلق و مال خالص علیّه عالیّه متعالیه خانم و والده محترمه فرزندی آقا ضیاءالدین و غیره سلمهم تعالی [است]. و بالجمله، آنچه سابقاً به خانم یا به سایر اولاد صلح شد و ورقه در دست دارند، خارج از این قرار است، و مورد این اقرار، مالی است که در این تاریخ مالکم بای وجه کان و کسی را نمی باشد که در این اقرار خدشه نماید. آنچه معتبر است شرعاً در نقل و انتقال به عمل آمد و در این تاریخ، مختص و ملک آن مخدّره است و ابداً احدی از ورثه را نمی رسد با ایشان چون و چرا نماید؛ مال خود ایشان است، هر نحو بخواهند در آن تصرف نمایند و به هر که میل ایشان باشد بدهند، و همچنین وصایت اولاد صغار من از بطن گلین آقا راجع به ایشان، و ایشان مختار در

امر این صغارند من جمیع الجهات دیگر قیّم شرعی لازم ندارند. مؤکداً می نویسم: جمیع مایملک من در این تاریخ، مال خانم است؛ کسی را بر ایشان حرفی نیست؛ بلی خانه مسکونی والده آقا جلال و آنچه در آن دارم مال اولاد گلین آقا [است] (لذکر مثل حظّ الأنثیین). سایر ورثه مرا و احدی را حقی بر آنها نیست، نه در خانه و [نه] در آنچه در آن خانه است.

الامر الثانی که تعرض به آن لازم است اینکه: زوجة



سند شماره ۱

سند شماره ۲

باقی را شیخ نصرالله می داند اگر حساب نمایند با این مخارج سه سال، دیگر عرفاً هم طلبی ندارند، قبوض ایشان را سه ساله با فرمان به خود ایشان رد نمایند؛ بعد از من خواهند دانست چقدر زحمت آنها را کشیدم.

چهارم املاکی را که فرزندان من آقا ضیاءالدین و حاجی میرزا هادی زادهما الله توفیقاً دارند و قبایله به اسم ایشان است مال خودشان است و خانه مسکونی از بیرونی و خلوت و اندرونی و حمام و جمیع ملحقات، مال خانم و فرزندی حاجی میرزا هادی است؛ نوشته دارند: دو دانگ مال خانم است، چهار دانگ مال حاجی میرزا هادی. قرض جناب حاجی میرزا خلیل را خود بدهند و بیرونی را فک نمایند. معصوم آباد قشلاق نور، یک دانگ آن مال من بوده است که حالا جزو انتقالات به خانم است. صلح به نیم دانگ، صحیح نبوده و نیست.

پنجم آنچه که تولیت و نظارت آن با من است و بعد از من راجع به کسی که من تعیین نمایم در این تاریخ می نویسم، اگر چه گویا سابقاً هم نوشتم، امر آن را راجع نمودم به فرزندی آقا ضیاءالدین، چه تولیت باشد چه نظارت، در هر جا، و ورثه حاجی رجبعلی دماوندی در سرای حاجی نادعلی حق ندارند؛ آن چند سیر، منتقل به خودم است که حالا جزو انتقالات به خانم است لکن خواهش دارم که آن را از بابت هزار [و] دویست تومان وجه حاجی میرزا زکی که نزد احقر بود و من تصرف کردم و در هر سال روضه خوانی می کردم برای آن مرحوم وقف نمایند، که آن کاروانسرا دیگر ملک کسی نباشد، تمام وقف باشد یا از مرحوم حاجی میرزا آقا یا از برادرش حاجی میرزا زکی و در این حصّه و سایر حصص که وقفنامه دارد به مضمون وقفنامه عمل نمایند. ورثه مرحوم حاجی میرزا آقا از هیچ جهت در این تاریخ از من طلبی ندارند.

در پایین ورقه، به ترتیب از سمت چپ، آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم، هذه المرقومة مطابقة لأصلها، حرره الأحمق فی الرابع من شهر شوال ۱۳۲۷. محلّ خاتم جناب حجة الاسلام آقای آقا میر سید حسین قمی دامت برکاته.

بسم الله الرحمن الرحيم، هذه المرقومة مطابقة لأصلها المرقومة بخطه، حرره الأحمق بزدي. محلّ خاتم جناب ثقة الاسلام آقای آقا شیخ حسین بزدي دامت برکاته بسم الله الرحمن الرحيم، نعم هذه الورقة مطابقة لأصلها الملحوظ المرقوم بخطه، حرره الأحمق فی شوال المکرم ۱۳۲۷. محلّ خاتم جناب ملاذ الأنام آقا میر سید محمد بهبهانی دام بقاه.

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا السواد مطابق للسواد المأخوذ عن اصله الأصيل و المطابق له بشهادة هؤلاء الأعظام الأعلام دامت برکاتهم، حرره الأحمق محمدحسین النائینی، سجع مهر نائینی: محمدحسین. پی نوشت ها:

۱- میخ در دیوار ۲- سکینه خانم، دختر محدث نوری، و همسر شیخ
۳- هر گونه که هست ۴- اصل: کلین. او همسر دوم شیخ است که از وی سه دختر (منیره، اقدس و انور) و یک پسر (جلال) به دنیا آورد و نام وی، به عنوان والده آقا جلال، کراراً در این وصیتنامه آمده است
۵- مقصود آن است که، همسر شیخ (سکینه خانم) در مخارج زندگی، به گلین خانم کمک مالی کند. شیخ در وصیتنامه دیگرش (۳ محرم ۱۳۲۷ هـ) می نویسد: «مستدعیم که خانم به آنها محبت نمایند و گذران بدهد، اگر مالی بماند برای او».

دائمه من منحصر است به علیه عالیّه خانم والده آقا ضیاءالدین، و غیر از ایشان زوجة ندارم. حتی والده آقا جلال الان منقطع است، اگر چه مالی از من به ارث نمی رود [کذا]. تا این مطلب تعرض آن مفید باشد. لکن محض توضیح تعرض شد، و هر که مدعی زوجیت من باشد اگر صادق باشد مهری از من طلبکار نیست، بهیچوجه زوجات من از من طلب ندارند ولو از بابت مهر. و بعد از من و انقضاء عده یله و رها هستند. لکن علیه عالیّه خانم از والده آقا جلال ان شاء الله تعالی دارائی می فرمایند چون أم اولاد است. لکن اگر مایل به شوهر شد مانعش نباشند، اطفال را از او بگیرند، خود داند با میل خود، عتایی هم بر او نیست. خدا قرار داده زن را مختارة النفس؛ به آنچه که شریعت حکم فرموده عیبی نیست و اگر شوهر نرفته در مقام تربیت اولاد خود باشد، البته اولاد من احترام او را نگاه بدارند و خانم هم به او مرحمت بفرمایند. اینها که می نویسم خواهش است. و الا مالی به ارث نرفته که ایشان مستحق آن باشند. مقصود، سفارش است.

امر ثالث قروض من کلیّه معلوم است.

[یک]: فقره معظمه بانک است. احتمال می دهم که کسی اقدام نماید و قرض مرا بدهد، و اگر نداد کسی بر اولاد من و بر خانم حقی ندارد، لکن می دانم که خانم از آن محبتی که به من دارد و از آن تقوی که دارد خودش اقدام خواهد نمود در اداء قروض من؛ اختیار با ایشان است، الزامی بر ایشان نیست.

[دو]: سندی که ارباب جمشید داده و بیع شرط باغچه است به تاریخ مقدم خالی الوجه است؛ نه باغچه مال اوست و نه طلب دارد. گمان دارم خودش هم اظهاری ننماید، چون من خیلی با او بدرستی رفتار نمودم و او هم درست است؛ اگر چه کافر باشد.

[سه]: اطفال مرحوم سراج الدوله بهیچوجه شرعاً از من طلب ندارند، بلکه من سه سال است از برای خرج آنها ماهی چهل تومان می دهم و قبوضات ایشان موجود است؛ دیناری گرفته نشد در این سه سال. سالی قریب به پانصد تومان به ایشان دادم، لکن خواهش دارم حساب آنها رسیدگی شود. اصل وجه آنها معلوم است در کتابچه و آنچه را هم من دادم قدری در کتابچه است و



در این بخش به معرفی تفصیلی و تحلیلی چند کتاب مطرح و مهم پیرامون مشروطیت و شیخ فضل الله نوری می پردازیم

فراز و فرود مشروطه

نویسنده: سید مصطفی تقوی

ناشر: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

محل چاپ: تهران - ۱۳۸۴

قطع: وزیری/۵۱۲ ص - مصور

کتاب حاضر، به گزارش و تحلیل حوادث جنبش مشروطیت (از دوران جنبش عدالت خواهی منتهی به تاسیس مجلس و مشروطه اول تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) می پردازد و ضمن آن، با نگاهی به وضعیت ایران و تحولات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کلان آن در فاصله تاسیس سلسله صفوی تا مشروطیت، می کوشد تصویری جامع و عمیق از زمینهها و علل (سیاسی، اجتماعی فرهنگی و اقتصادی) پیدایش این جنبش در عصر قاجار به دست دهد.

مقدمه کتاب که عهده دار کاوش در زمینهها و علل مزبور است بحث را با طرح «دشوار بودن» شناخت رویدادهای تاریخی آغاز می کند و تاکید می ورزد که کاستیهای معرفتی و روشی محققان، و اغراض و سلايق مورخان، همواره به

صورت مانعی بزرگ، در سر راه دستیابی به شناخت درست، همه جانبه و عمیق از تاریخ عمل می کند. در ادامه ضمن اشاره به اهمیت و ضرورت آگاهی های تاریخی، و تاثیر بنیادین تاریخ و تاریخ نگاری در فرایند توسعه و پیشرفت جوامع (بویژه در دو قرن اخیر)، سخن را به لزوم بررسی جنبش مشروطیت (به مثابه یکی از مهمترین فرازهای تاریخ ایران) و واکاوی ریشه و روند تاریخی، و پیامدهای سیاسی و فکری آن می کشاند ضرورتی که کتاب حاضر، به منظور پاسخگویی به آن نگارش یافته است رویکرد مولف نیز در این بررسی، رویکردی «غایت گرایانه و هدف محور» است و داوری درباره صحت و سقم اندیشه و عملکرد گروهها و جریانها دست اندرکار در مشروطیت را بر مبنای میزان توفیق آنان در تحقق بخشیدن به شعارها و اهداف کلان جنبش استوار می سازد. **فصل دوم**، به بحث درباره آرایش سیاسی جریان های فعال عصر مشروطیت در عرصه اداره کشور و کشمکش های میان آنها،



شکل گیری قطب بندی های درون مشروطه خواهان، قتل اتابک امین السلطان، مواضع حاج شیخ فضل الله نوری در انتقاد از روند انحرافی مشروطیت، و بحران های مشروطه خواهان در امر نهادسازی اختصاص دارد.

فصل سوم، به بررسی مجموعه علل و عواملی می پردازد که مستمرا موجب قیض و بسط روابط میان مجلس شورا و دربار محمدعلی شاه می گردید.

فصل چهارم، تبیین گر سیر تحولات سیاسی و معرفی عواملی است که موجب شد سازش میان دربار و مجلس پس از واقعه موسوم به توپخانه (ذی قعدة ۱۳۲۵ ق.)، به درگیری حد و فرایندها بین آن دو و نهایتا اقدام شاه به انحلال خونین مجلس بیانجامد.

فصل پنجم، حوادث و رخداد های دوران موسوم به استبداد صغیر و فتح تهران را بر می رسد.

فصل ششم، این پرسش اساسی (اما مغفول و به عمد فراموش شده در تاریخ نگاری رایج مشروطه) را پیش دید خواننده قرار می دهد که چرا پس از خلع محمدعلی شاه و اعدام شیخ فضل الله نوری که در تاریخ نگاری یاد شده عمده ترین موانع مشروطیت قلمداد می شوند اوضاع همچنان رو به وخامت نهاد و از اهداف مشروطیت فاصله گرفت؟

فصل هفتم، به تحلیل زمینهها و پیامدهای قرارداد ۱۹۱۹ و نقش بحران های این دوران در تکوین کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اختصاص دارد و واپسین فصل کتاب (فصل هشتم) نیز می کوشد که تحلیلی دقیق و مستند از کودتای ۱۲۹۹ به دست دهد.

سید لاری، ذبیح الله نعیمیان، ۶. حدود و جایگاه آزادی در اندیشه سیاسی میرزای نائینی، جواد سلیمانی، ۷. حیات و اندیشه سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی (حکومت «قدر مقدور» در رساله مکالمات مقیم و مسافر، تقی صوفی نیاری، ۸. مروری بر حیات و اندیشه سیاسی شیخ محمد اسماعیل غروی محلاتی، احمد حسین زاده، ۹. حیات سیاسی و زندگی نامه خودنوشت ملا محمد آملی بر اساس نوشتاری از آیت الله حسن زاده آملی، مهدی رنجبریان، ۱۰. مبانی و اندیشه های سیاسی اجتماعی ثقة الاسلام تبریزی در مکتوبات سیاسی با تاکید بر رساله لالان، عبدالرسول یعقوبی،

رسالات مهم سیاسی وی (رساله لالان) را دربر دارد. عناوین مقالات و نویسندگان آنها در این مجموعه از قرار زیر است: ۱. حیات و اندیشه آخوند ملا کاظم خراسانی (آرمان «ترقی» و «تعالی») و تطبیق آن بر نظام مشروطه، نوشته علیرضا جهانشاهلو، ۲. نظریه دولت در اندیشه سیاسی شیخ فضل الله بر اساس گفتنمان ثابت سیاسی شیعه، ذبیح الله نعیمیان، ۳. سیری در حیات سیاسی میرزا حسن مجتهد تبریزی، احمد رهدار، ۴. سیری در زندگی، فعالیتها و اندیشه سیاسی سید عبدالحسین موسوی لاری، محسن رنجبر، ۵. نظام سازی سیاسی بر اساس تأمین مشروعیت دینی از منظر



«اتحاد» و «اشتراک» علمای مشروطه خواه و مشروعه خواه در دیدگاه های کلی و اهداف کلان (ملی اسلامی) خویش پی برد، مقاله مربوط به آخوند آملی، زندگی نامه خودنوشت وی، و مقاله مربوط به ثقة الاسلام نیز متن یکی از

حیات و اندیشه سیاسی عالمان عصر مشروطه

بررسی مواضع فکری و عملی چند تن از عالمان بزرگ، صاحب نفوذ و موثر در روند انقلاب مشروطیت می پردازد که هر چند، همگی در صنف روحانیت جای داشته و عمیقا دلبسته اسلام و تشیع بوده اند، اما پارهای تفاوتها در نظر و عمل (و عمدتا تفاوت آنها در «تشخیص موضوعات» و «مصادیق»، همراه با برخی علل و اسباب دیگر (همچون دسیسه گری و اختلاف افکنی حساب شده عوامل نفوذی و مزدور بیگانه)، آنان را به دو دسته بزرگ «مشروطه خواه» (شامل آخوند خراسانی، میرزای نائینی، حاج آقا نورالله اصفهانی، سید عبدالحسین

ناظر علمی: دکتر موسی نجفی، کتاب سوم: ناشر: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی محل نشر: قم، تابستان ۱۳۸۲ قطع: وزیری/۴۰۸ ص

آموزه، گاهنامه ای است که در سالهای اخیر توسط گروه تاریخ و اندیشه معاصر (وابسته به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره قم) منتشر می شود و شماره های نخستین آن، از جمله کتاب حاضر، مهر «نظارت علمی» جناب دکتر موسی نجفی را بر پیشانی دارد. جلد (یا کتاب) سوم آموزه، به

دوره ۷ جلدی پیرامون شیخ فضل الله نوری



مشروطه
۳. اندیشه سبز، زندگی سرخ: زمان و زندگی شیخ فضل الله نوری
۴. دیده بان بیدار: دیدگاهها و مواضع سیاسی و فرهنگی شیخ فضل الله نوری
۵. کارنامه شیخ فضل الله نوری: پرسشها و پاسخها
۶. خانه بر دامنه آتشفشان: شهادتنامه شیخ فضل الله نوری به ضمیمه وصیت نامه منتشر نشده او
۷. کالبدشکافی چند شایعه درباره شیخ فضل الله نوری: فروش مدرسه چال به بانک استقراضی، رشوه گیری از شاه و امین السلطان و...

تحلیل و ارزیابی های خود پیرامون زندگی شیخ فضل الله نوری را به اسناد و مدارک متقن، دست اول و قابل وثوق ارجاع داده و مستند ساخته است. بویژه آن که نهایت تلاش خود را به کار بسته است تا در طرح مباحث از طرح مسائل احساسی و شعاری پرهیز کند. عناوین این مجموعه ۷ جلدی که تا حدی نشانگر مطالب مطروحه در آن است، از این قرار است:
۱. آخرین آواز فو: باز کاوی شخصیت و عملکرد شیخ فضل الله نوری براساس آخرین برگ زندگی او و فرجام مشروطه
۲. شیخ فضل الله نوری و مکتب تاریخ نگاری

تاریخ معاصر ایران به زیور طبع آراسته گردیده است. در این مجموعه آثار که در قطع رقعی و حدود ۱۷۷۴ صفحه تنظیم شده است، نویسنده موشکاف و نکته سنج با نگرشی عمیق در زندگی و مبارزات و فعالیت های سیاسی، اجتماعی و مذهبی شیخ فضل الله نوری از بسیاری گره گاهها و مسائل پیچیده زندگی ایشان پرده برداشته و به شبهات و سوالات گوناگونی که پیرامون فعالیت سیاسی شیخ شهید (بویژه در جریان انقلاب مشروطیت ایران وجود دارد) پاسخهایی متقن و درخور داده است. نویسنده تقریبا تمام مطالب مطروحه در کتاب و

نویسنده: علی ابوالحسنی (منذر) ناشر: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران قطع: رقعی/۱۷۷۴ صفحه (دوره ۷ جلدی) - مصور
می توان گفت مهمترین، کاملترین و مستندترین اثری که تاکنون پیرامون زندگی، مبارزات، فعالیت های سیاسی - دینی و زمانه شهید شیخ فضل الله نوری چاپ و منتشر شده است، مجموعه کتبی است که (تاکنون) در هفت جلد توسط حجت الاسلام علی ابوالحسنی (منذر) تألیف و تدوین شده و در سال ۱۳۸۵ ش. از سوی موسسه مطالعات



به کوشش فرهاد قلی زاده

در ایستگاه آخر ۲ کاریکاتور را به مناسبت سالگرد مشروطه از «مجله تنبیه»، ملاحظه می‌کنید.

در طرح شماره ۱، می‌بینیم که قانون و نظام اداری ایجاد شده پس از مشروطه مورد انتقاد قرار گرفته است. کاریکاتور شماره ۲ نیز فرد فرصت‌طلبی را نشان می‌دهد که از برکت رژیم مشروطه به آلف و الوفی رسیده و به گواهی تصویر سال گذشته او که بر دیوار نصب شده است، ارتقاء بیولوژیک و اضافه وزن بسیاری نیز پیدا کرده و طنزنگار نیز با نوشتن جمله: «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» قطر شکم او را در مقایسه با سال گذشته به معرض داوری گذارده است.

در حق مادیان ها پدری بفرمایید

مرحوم حاج کاظم آقا ملک‌التجار پدر حاجی حسین ملک مردی بذله‌گو بود. او کالسکه بسیار زیبایی داشت با دو مادیان زیباتر که آنها را یکد می‌کشید و روزها وقتی این کالسکه مجلل در خیابان لاله‌زار آن وقت می‌آمد و می‌رفت، چشم بینندگان را خیره می‌ساخت. شاهزاده نصرت‌الدوله خاطر خواه مادیان‌ها می‌شود و تصمیم می‌گیرد به هر نحوی هست آنها را از چنگ حاجی درآورده به کالسکه خود ببندد و بالاخره روزی نامه‌ای می‌نویسد و جوف آن، یکصد تومان پول می‌گذارد و می‌فرستد برای مرحوم ملک‌التجار که (خواهشمند است بزرگواری فرموده با قبول این وجه ناقابل مادیان‌ها را به سر طویله اینجانب بفرستید). حاجی ملک‌التجار بعد از دریافت نامه دستور می‌دهد مادیان‌ها را به طویله شاهزاده منتقل کنند و سپس نامه‌ای به وسیله پیشکار خود جهت نصرت‌الدوله می‌فرستد که پول ارسالی نیز ضمیمه بود حاجی در نامه نوشته بود: به امر حضرت اقدس والا، مادیان‌ها را به سر طویله فرستادم. پول ارسالی را هم با عرض معذرت از دریافت آن، عودت دادم. فقط خواهش از آن حضرت شاهزاده دارم که عنایت فرموده از پدری در حق مادیان‌ها مضایقه نکنید.»

احمد سمیعی، آیینه دق، انتشارات سخن، ص ۱۹

به ناچار او را نفر هشتم محسوب کردند

میرزا ابوالقاسم ضیاءالعلماء از مشروطه‌خواهان تبریز بود و برای ترویج مشروطیت در سال ۱۳۲۴ قمری روزنامه هفتگی، به نام «اسلامیه» با چاپ سنگی در تبریز تاسیس و منتشر کرد.

در سال ۱۳۳۰ قمری که روسهای تزاری وارد تبریز شدند و شهر را اشغال کردند چند نفر از افراد سرشناس را که هواخواه مشروطه بودند دستگیر ساختند. از آن جمله یکی هم ضیاءالعلماء و ۷ نفر دیگر - که یکی از آنان حاجی میرزا علی‌آقای ثقه‌الاسلام شهید بود - که بلافاصله آنان را در روز عاشورا به دار کشیدند.

معروف است هنگامی که روسها ضیاءالعلماء را گرفته و به همراه خود می‌بردند، مادرش برادر خود حاجی محمد قلیخان را به همراه او فرستاد که پسرش تنها نماند. روسها دستور داشتند که ۸ نفر از روشنفکران تبریز را با اسامی مشخص به دار بزنند. در این حیص و بیص نفر هشتم با تردستی فرار کرد. هنگام شمارش افراد، روسها دیدند که عده ۷ نفر است در صورتی که آنها دستور اعدام ۸ نفر را داشتند. حاجی محمد قلیخان را که نزدیک آنها ایستاده و ناظر اعمالشان بود نفر هشتم محسوب نموده، به عوض شخص فراری به دار زدند.

مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۴/۵



شماره ۱

من که همچین نبودم، مشروطه همچینم کرد - تصویری از فرصت‌طلبان مشروطه



جنابش را فراموش کردید!

محمد بیرجندی از رجال چند چهره و ابن‌الوقت عصر مشروطیت و دوران پهلوی بود. معلق زن به اصطلاح به رجالی گفته می‌شود که با هر حکومتی خود را تطبیق می‌دهند تا به مقام و سرمایه‌ای برسند. محمد بیرجندی که بعدها نام «تدین» را بر خود گذاشت زمانی طرفدار که بعد از کودتا نیز به حمایت رضاخان برخاست. مشروطیت و روزگاری یکی از مدافعان سرسخت و ثوق‌الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ بود. وقتی زرمزه جمهوریت برخاست، تدین از آن طرفداری کرد و چون زرمزه تغییر سلطنت بلند شد، او در دفاع از سردار سپه و تغییر سلطنت

سخنرانی‌های بسیار کرد. وی بارها به وزارت رسید. مردی خود بزرگ‌بین و علاقه‌مند به ثروت و مقام بود. سعید نفیسی در خاطره‌ای از او می‌نویسد: دانشگاه تهران که تاسیس شد، تدین هم جزو دسته استادان درآمد و چند سالی لاقل با من همکار بود. روزی در اتاق استادان دانشکده ادبیات بودم که وی وارد شد. بر دفتر حاضر و غایب که نام استادان را نوشته بودند نگریست. متصدی دفتر را خواست و پرچاش کرد که اولاً چرا نام او را در بالای نام دیگران ننوشته و مطابق معمول به ترتیب حروف الفبا نوشته است و ثانیاً چرا در برابر نام وی کلمه «جناب» را ننوشته است و در این زمینه

مخصوصاً پرچاش می‌کرد.

قضا را چند روز بعد از آن، جشن توزیع گواهینامه‌های مدارس در دانشسرای مقدماتی طهران بود. وی در ردیف اول جزو مدعوین در کنار من نشسته بود. شمس‌آوری که در آن زمان رئیس تعلیمات بود نام مدارس را یک‌یک به آواز بلند و لهجه مخصوص خود می‌برد و مدیر هر مدرسه می‌آمد یک دسته گواهینامه شاگردان خود را می‌گرفت و می‌رفت. چون به نام «مدرسه تدین» رسید و به همان آواز مخصوص این نام را برد، من از پهلوی وی، چنان‌که قطعاً دیگران هم شنیدند گفتم: جنابش را فراموش کردید.

سعید نفیسی، مشاهیر رجال به کوشش باقر عاقلی، ص ۳۶۳

ویژه نامه تاریخ معاصر

با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران منبع‌عکس‌ها: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نظرات، پیشنهادها، خاطرات و عکس‌های تاریخی خود را به آدرس تهران - بلوار میرداماد - روزنامه جام جم و یا نشانی‌های اینترنتی زیرارسال کنید: ayam@jamejamonline.ir info@iichs.org

تذکر مهم

شماره آینده ایام استثنائاً روز سه‌شنبه ۶ شهریور (شب نیمه‌شعبان) در ۴۸ صفحه منتشر می‌شود.

گنجینه

مشروطه به روایت طنز

محمد معینی

در خواب و در بیداری مشروطه طلبان و طرفداران استبداد و انجمن سازان و... در اطرافم رژه می‌روند و مرا تهدید می‌کنند که مواظب قلم و رفتار خود باشم، مبادا چیزی بنویسم که به تار سیبیل فلان‌الدوله و گوشه‌قبای اطلسی نایب‌الدوله‌ها بر بخورد.

با خود گفتم در این ایام مشروطه که آزادیخواهان انجمنهای مختلف تأسیس کرده و سربازان ملی، امنیت مملکت مشروطه را برقرار کرده‌اند، بهتر است در سایه این امنیت سفری به قزوین بروم و از آسایش و رفاه حال ملت مشروطه لذت ببرم.

در قزوین، دو نفر از الموت آمده بودند می‌گفتند: در هر ولایت، مشروطه را یک جور معنی می‌کنند، در ولایات ما نیز این طور معنی کردند که: خالصه بر گشته مالیات موقوف شده، هر چه شیخ محمدعلی رئیس انجمن بگوید مطابق با قرآن است. یک قزوینی نیز معتقد بود که: معنی مشروطه یعنی آدم هر کاری می‌خواهد بکند.

برخی عوام تصور می‌کردند: مشروطه یعنی نان ارزان گوشت ارزان، مشروطه یعنی بینوایان از نان و کباب سیر شوند و عده‌ای می‌شنیدند که در طهران یک عده در سفارت انگلیس تحصن کرده و پول می‌خورند و راست، راست راه می‌روند و پول تو جیبی می‌گیرند و مشروطه می‌خواهند. و یک عده هم تصور می‌کردند که مشروطه خوردنی است، داد می‌زدند بابا سه روز ما اینجا ویلان و سرگردانیم یک تکه مشروطه به ما نداده‌اند. یک نفر هم که می‌خواست مردم گرسنه را تحریک و بیشتر هواخواه مشروطه نماید دستش را آورد جلو و اشاره به دستش کرد و گفت: مسلمان، مشروطه یعنی کباب اندازه کف دست و دیگری که می‌خواست پیره زن بی سرپرستی را متمایل به مشروطه نماید گفت: مشروطه یعنی پسران جوان را به پیره زنان نامزد کنند و دختران جوان را به پیرمردان، دختر جوان پیره زن زبان به اعتراض گشود که این چه مشروطه ایست، این که سراسر ظلم است! و پیره زن با غیظ جواب داد: دختر زبان درکش گیسو بریده ترا چه رسد به مشروطه بد بگویی.

پانوش‌ها:

۱. جهت اطلاع بیشتر از وضع انجمن‌ها، رجوع کنید به: محمد معینی، انجمن‌های مشروطیت، همایش یک صدمین سالگرد مشروطیت، خبرنگار شماره ۱ ص ۱۱-۱۲، ۲. عین السلطنه، روزنامه خاطرات، جلد سوم، ص ۱۸۱۶، ۳. محمد معینی، مشروطه و مشروطه‌طلبان، همایش نخستین سده انقلاب مشروطه ایران، خبرنگار شماره ۲ ص ۱۳، ۴. در این خصوص رک. به: محمد معینی، تصحیح و تحشیه نسخه خطی تاریخ انقلاب ایران (پایان نامه کارشناسی ارشد) دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، ۱۳۸۱، صص ۳۹-۴۰، ۵. انقلاب زنجان، مجله وحید (خاطرات)، دوره جدید، سال ۹، ش ۱، ص ۳۸، ۶. فیروز منصوری (اندر معنی مشروطه) مجموعه مقالات نهضت مشروطیت ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، ۳۷۷۱.